

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی و چهارم، دوره جدید، شماره ۶۱، پیاپی ۱۵۱، بهار ۱۴۰۳  
مقاله علمی - پژوهشی  
صفحات ۸۰-۴۳

## «دبیر سپاه» در دیوان سالاری شاهنشاهی ساسانیان<sup>۱</sup>

شهرام جلیلیان<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۱۴

### چکیده

در روزگار ساسانیان، «دیوان سپاه» (در منابع عربی و فارسی: «دیوان الجند»/ «دیوان الجیش»/ «دیوان المقاتله» یا «دیوان عرض سپاه») که با جنگ و رزم‌آوری و پاسداری از مرزهای کشور پیوند داشت، یکی از ارجمندترین دیوان‌های شاهنشاهی بود. پاره‌ای از دبیران کارآموده این دیوان که «دبیر سپاه» (در منابع عربی: کاتب الجند/ کاتب الجیش) نامیده می‌شدند، در لشکرکشی‌ها با سپاهیان همراه می‌شده‌اند و چنان یک رویدادنگار/ تاریخ‌نگار، چندوچون‌نبردها و کارهای جنگاوران و فرمانده سپاه در رویارویی با سپاه دشمن، فهرست غنائم جنگی و نیز شمار کشته‌شدگان در جنگ را می‌نوشته‌اند و به پادشاه گزارش می‌داده‌اند. این دبیران که در هنگامه نبرد، نامه‌نگاری‌های فرمانده سپاه با پادشاه یا دیگران را انجام می‌دادند، البته نماینده و چشم و گوش ویژه پادشاه در سپاه نیز بودند و با وجود آن‌ها سپاهیان و فرماندهان، کمتر می‌توانستند به کارهای پنهانی و نافرمانی از پادشاه دست بزنند. در این جستار، به اهمیت «دبیر سپاه» در دیوان سالاری ساسانیان و نیز خویشکاری او در جنگ‌ها چنان «چشم و گوش» پادشاه و یک رویدادنگار/ تاریخ‌نگار در سپاه، خواهیم پرداخت.

**واژه‌های کلیدی:** ساسانیان، دیوان سالاری ساسانیان، دیوان سپاه، دیوان الجند، دبیر سپاه، کاتب الجند.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2024.46524.2909

۲. استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران. sh.jalilian@scu.ac.ir

### درآمد

دیوان‌سالاری کارآمد ساسانیان، از روزگار اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۴۰ م)، بنیان‌گذار این شاهنشاهی تا یورش عرب‌ها به مرزهای ایران و فروپاشی ساسانیان در روزگار یزدگرد سوم (۶۲۲-۶۳۲ م)، با کارگزاران و کارمندانی کارآزموده و چیره، در گستره دور و دراز «ایران‌شهر» (ایران/ شاهنشاهی ساسانیان) کارهای دیوانی را پیش می‌برد و این ساختار اداری چنان شکوفا شد که سپس‌تر در دوره اسلامی، عرب‌ها به‌روشنی دستگاه دیوانی و شیوه کشورداری ساسانیان را الگوی خود می‌شناختند و اخلاق و فرهنگ ایرانی و آیین‌های درباری ایرانی در دستگاه خلافت عباسیان همواره پیش چشم همگان بود (نک. فرای، ۱۳۹۳: ۴۲-۳۲ و ۱۷۱-۱۶۶؛ محمدی، ۱۳۷۴: ۹۷-۶۵).

پیش‌تر درباره جایگاه و اهمیت «دبیران» (در عربی: کُتاب) در دیوان‌سالاری ایران در دوره ساسانیان، پژوهش‌های جداگانه‌ای انجام شده است (به‌ویژه نک. تفضلی، ۱۳۸۵: ۶۱-۳۷؛ مرادی و ایمان‌پور، ۱۳۹۴: ۲۲۴-۱۹۹؛ بازارنوی و جلیلیان، ۱۳۹۸: ۲۵-۱؛ Tafazoli, 1993: 534-537) یا در کتاب‌هایی که درباره تاریخ و فرهنگ ساسانیان نوشته شده‌اند، کم‌وبیش آگاهی‌هایی نیز درباره دبیران آمده است (نک. کریستن‌سن، ۱۳۷۴: ۲۰۱-۱۹۶؛ امام‌شوشتری، ۱۳۵۰: ۹۸-۸۰؛ محمدی، ۱۳۷۴: ۱۲۵-۹۹؛ دریایی، ۱۳۸۳: ۱۶۵-۱۶۲). با این‌همه، در این پژوهش‌ها تنها آگاهی‌هایی اشاره‌وار و کوتاه درباره «دبیر سپاه» (در منابع عربی: کاتب الجُند/ کاتب الجیش) به چشم می‌آید و تاکنون درباره این گروه از دبیران که در «دیوان سپاه» (در منابع عربی و فارسی: «دیوان الجُند»/ «دیوان الجیش»/ «دیوان المقاتله» یا «دیوان عرض سپاه»)، کار می‌کرده‌اند و ارجمندی و خویشکاری آن‌ها در ساختار اداری شاهنشاهی ساسانیان، پژوهش جداگانه‌ای انجام نگرفته است. از این‌رو، بایسته خواهد بود تا به دستاویز همه منابعی که آگاهی‌هایی درباره سازوکار «دیوان سپاه» و نیز کارگزارانی به نام «دبیر سپاه» در دوره ساسانیان به دست می‌دهند، به‌ویژه بر بنیاد *شاهنامه* حکیم ابوالقاسم فردوسی که منبعی بی‌همتا و یگانه برای آگاهی از رزم‌آوری ساسانیان و آشنایی با «دبیر سپاه» در این دوره است (پایین‌تر را بنگرید)، به جایگاه و خویشکاری‌های دبیر/ دبیران سپاه در گستره تاریخ ساسانیان پرداخته شود.

### دبیران در دیوان‌سالاری ساسانیان

در دوره ساسانیان چنان‌که در *نامه تَنَسَر* به گُشَنَسپ بازگو شده است، دبیران («کُتاب») چند گروه بوده‌اند و چنان‌که از نام آن‌ها پیداست، هر گروه از این دبیران خویشکاری ویژه‌ای

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۴۵

داشته‌اند: «عضو سوم کتّاب و ایشان نیز بر طبقات و انواع: کتّاب رسایل، کتّاب محاسبات، کتّاب آفضیه و سبجات و شُرُوط و کتّاب سبیر، و اطبا و شعرا و منجمان داخل طبقات ایشان.» (نامه تنسر به گشنسپ، ۱۳۵۴: ۵۷؛ همچنین نک. محمدی‌ملایری، ۱۳۸۲: ۲۲۱/۵-۲۱۹؛ تفضلی، ۱۳۸۵: ۵۶-۴۷؛ مرادی و ایمان‌پور، ۱۳۹۴: ۲۱۷-۲۰۸؛ برای ریشه واژه «دبیر» نیز نک. تفضلی، ۱۳۸۵: ۳۹-۳۷؛ حسن دوست، ۱۳۹۵: ۱۸۱/۱) دبیران (در منابع عربی: کتّاب) چنان کارمندانی دولتی، جایگاه ویژه‌ای داشتند و حتی اردشیر بابکان گفته بود که «دبیران آرایه کشور هستند.» («والکتّاب الذین هم زینه المملکه») (دینوری، ۱۳۸۳: ۷/۱؛ همچنین نک. مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۴۳/۱) در شاهنامه نیز «دبیران» از زبان اردشیر بابکان چنین ستوده شده‌اند:

ستاینده بُد شهریار اردشیر	چو دیدی به درگاه مرد دبیر
نبیسند، گفتی که گنج آگنید	هم از رای او گنج بپراگنید
بدو باشد آباد شهر و سپاه	همان زیردستان فریادخواه
دبیران چو پیوند جان من‌اند	همه پادشا بر نهان من‌اند

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲۱۶/۶؛ همچنین نک. خالقی‌مطلق، ۱۳۹۳: ۱۰/ بخش سوم، ۶۶-۶۵) در یک منبع مهم تاریخی نیز گزارش می‌شود که اردشیر بابکان «مرتبه کتّاب بالای همه کرده بود و ایشان را بر سایر خدم مُفَضَّل می‌دانست و می‌فرمود کتّاب موجب نظام مملکت و ترجمان السنه مایند و امان ما و رعیت‌اند که به حفظ محاسبات ما و ایشان قیام می‌نمایند و در میانه ما و رعایا عدول و شهوند، پس شناخت حق ایشان بر ما واجب و لازم است.» (تجارب الامم، ۱۳۷۳: ۱۸۵-۱۸۴؛ نهاییه الارب، ۱۳۷۵: ۱۸۷) خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م) نیز باور داشت که «حاجب زبان پادشاه است با نزدیکان و حاضران و کاتب زبان پادشاه است با دوران و غایبان و این دو کس باید کی از همه مردمان جهان کامل‌تر و عاقل‌تر و دریابنده‌تر باشند» (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۹۲-۹۳).

دبیران از کارگزاران مهم و ارجمند شاهنشاهی ایران بودند و دبیری ویژه هموندانی از خاندان‌های کهن و بزرگ‌زادگان بود و آن‌هایی که نام و تبار شناخته‌شده‌ای نداشتند و روی هم‌رفته، عامه مردم نمی‌توانستند دبیر شوند. (فردوسی، ۱۳۹۳: ۴۳۸/۷-۴۳۵؛ ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۹۳؛ همچنین نک. محمدی، ۱۳۷۴: ۱۰۱-۱۰۰؛ تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۶) داستان شناخته‌شده خسرو انوشیروان و کفشگر در شاهنامه نیز، به اهمیّت و ارجمندی پایگاه دبیری در شاهنشاهی ساسانیان اشاره دارد که ویژه خانواده‌های نژاده و فرهیخته بود (فردوسی، ۱۳۹۳: ۴۳۸-۴۳۵/۷)، نه چنان‌که پاره‌ای انگاشته‌اند، کفشگرزاده نتواند خواندن و نوشتن را بیاموزد، چراکه فردوسی در این داستان آشکارا می‌گوید که خواسته کفشگر از خسرو انوشیروان دبیر شدن پسر او بود

«اگر شاه باشد بدین دستگیر/ که این پاک‌فرزند گردد دبیر») و مخالفت پادشاه نیز با دبیر شدن فرزند او بود نه درس خواندن. (نک. محمدی، ۱۳۷۴: ۱۰۱؛ سبزیان‌پور، ۱۳۸۹: ۱۹-۲۱) در این دوره، یادگیری آیین‌های دبیری و پذیرفته‌شدن در رده دبیران، ویژه بزرگ‌زادگان و نژادگان بود، اگرچه تنها داشتن تبار خانوادگی و خاندانی، کافی نبود و دانش و آگاهی و توانایی‌هایی ویژه در زمینه نویسنده‌گی نیز بسیار مهم بود؛ از این رو، آن‌هایی که می‌خواستند در دستگاه شاهنشاهی ساسانیان «دبیر» شوند، باید در آموزشگاه‌ها (در فارسی میانه: «دبیرستان»؛ نک. اندرز انوشه‌روان آذرباد مارسپندان، ۱۳۸۲: ۸۲ و ۷۹؛ تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۶)، دانش و آگاهی‌های فنی و ویژه دبیری را می‌آموختند و نیز باید دارای زبان و بیانی شیوا و خطی زیبا می‌بودند (نک. محمدی، ۱۳۷۴: ۳۲۹-۳۲۴؛ تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۸-۴۷؛ دریایی، ۱۳۸۳: ۱۶۳).

دبیران پس از آموختن دانش‌ها و آیین‌های دبیری، گزینش می‌شدند تا همه هنرها و توانایی‌های آن‌ها آشکار شود و آن‌گاه چیره‌ترین و آگاه‌ترین دبیران، به دبیرخانه دربار شاهی راه می‌یافتند و اندک‌اندک ارجمندی ویژه‌ای به دست می‌آوردند. یک گروه از دبیران، «کاتبان رسائل» (نویسندگان نامه‌ها) بودند که در فارسی میانه «فروردگ» یا «نامگ دبیر» نامیده می‌شدند (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۷-۴۸). این دبیران باید «خوب‌نویس و تندنویس و باریک‌اندیش و کامکار انگشت و فرزانه‌سخن» می‌بودند و این توانایی‌ها را می‌آموختند (نک. خسرو قبادان و ریدگی، ۱۳۸۲: ۵۵؛ تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۸؛ دریایی، ۱۳۸۳: ۱۶۳-۱۶۲). سزاوار بود که آن‌ها «روشن‌رأی» (اهل بصر)، «پرهیزگار» (اهل عفاف) و «کارآمد» (اهل کفایه) باشند (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۶؛ تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۷). همچنین متنی کوتاه به فارسی میانه درباره شیوه نامه‌نویسی وجود دارد که گویا در پایان دوره ساسانیان نوشته شده است و به دبیران می‌آموزد که چگونه نامه‌نگاری کنند (نک. درباره آیین نامه‌نویسی، ۱۳۸۲: ۱۳۹-۱۴۳؛ تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۹۵-۲۹۴). ابو عبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری (درگذشت: ۳۳۱ ق) در کتاب *ارزشمند خود‌الوزراء و الکتاب*، درباره ارجمندی و پایگاه دبیران در دوره ساسانیان می‌گوید که پادشاهان ایران، دبیران را «ترجمان‌های شاه» می‌خواندند و این سنت وجود داشت که دبیران جوان و آن‌هایی که در دربار پادشاه پرورش یافته بودند، به کار گماشته می‌شدند و پادشاه به رؤسای دبیران خود دستور می‌داد تا آن‌ها را بیازمایند و هوش و توانایی آن‌ها را بسنجند. آن‌گاه نام هر کدام که سزاوارتر بودند، به پادشاه گفته می‌شد و این دبیران به کارگزاران درباری می‌پیوستند و پادشاه دستور می‌داد به فراخور شایستگی و توانایی آن‌ها، به کاری گماشته شوند. پادشاهان، نویسندگان و دبیران را بر دیگران برتری می‌دادند و اهمیت هنر دبیری آن‌ها را ارج می‌نهادند و به خود نزدیک می‌کردند و درباره آن‌ها می‌گفتند: «ایشان نظام امور و کمال مملکت و رونق

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۴۷

پادشاه می‌باشند و زبان گویای پادشاهان و خزانه‌داران آنان و امانت‌داران و خدمتگزاران رعیت و کشور خود به شمار می‌آیند» (جهشپاری، ۱۳۴۸: ۳۱-۳۰). این دبیران تا هنگامی که در دیوان کارهای اداری و دبیری خود را انجام می‌دادند، جامعه ویژه دبیران به تن داشتند و چون با پادشاه و سپاهیان همراه می‌شدند، به جامعه جنگجویان درمی‌آمدند (جهشپاری، ۱۳۴۸: ۳۰؛ همچنین نک. تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۶).

پس از ساسانیان نیز دبیران در ساختار اداری حکومت‌های اسلامی بسیار ارجمند بودند و در کتاب‌ها و رساله‌های بسیاری درباره آیین دبیری و ارجمندی و ویژگی‌های دبیران سخن گفته‌اند (نک. رجب‌زاده، ۱۳۷۵: ۱۹-۱۸). عبدالحمید بن یحیی کاتب از برجسته‌ترین دبیران دوره اموی و دبیر خلیفه مروان بن محمد (۱۲۶-۱۳۲ ق)، در نامه‌ای اندرزگونه به دبیران روزگار خویش درباره ارجمندی و هنرهای آن‌ها یادآور شده بود که پادشاهان با همه نیرومندی خود، در کارهای کوچک و بزرگ خویش نیازمند دبیران‌اند و دبیران همچون گوش و چشم و زبان و دست پادشاهان‌اند که با آن‌ها می‌شنوند و می‌بینند و سخن می‌گویند و بر همه هم‌اوردان چیره می‌شوند (برای متن نامه، نک. جهشپاری، ۱۳۴۸: ۱۱۳-۱۰۸؛ جهشپاری، ۱۴۰۸: ۵۳-۵۰؛ قلقشندی، ۱۳۴۰: ۱/ ۹۰-۸۵). این شیوه یادکرد از دبیران و ارجمندی آن‌ها بیش از این که بازتاب جایگاه دبیران در دوره اسلامی باشد، با فرهنگ ایرانی پیش از اسلام پیوند دارد و جایگاه دبیران ایرانی در روزگار ساسانیان را بازتاب می‌دهد، چنان‌که به‌وجود آمدن طبقه کاتبان یا دبیران در ساختار اداری حکومت‌های اسلامی، الگوگیری از دیوان‌سالاری ساسانیان بود و حتی بیشتر دبیران در ساختار اداری سال‌های پایانی خلافت اموی و دوره نخست خلافت عباسیان، از ایرانیان بودند (محمدی، ۱۳۷۴: ۳۴۱-۳۳۹ و ۱۱۳-۱۰۸). سپس تر عنصرالمعالی کی‌کاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر از شاهزادگان خاندان زیاری، در سده پنجم هجری در قابوس‌نامه، در باب سی‌ونهم به «آداب و آیین دبیری و شرط کاتب» پرداخته است (عنصرالمعالی، ۱۳۷۸: ۲۱۵-۲۰۷).

در چهارمقاله نظامی عروضی آمده است که پس از پیغامبری هیچ‌چیزی ارجمندتر از پادشاهی نیست و پادشاه خردمند برای حکمرانی نیازمند نزدیکانی است که یکی از آن‌ها دبیر است که «قوام ملک به دبیر است» (عروضی سمرقندی، ۱۳۶۹: ۱۸). آن‌گاه عروضی در مقاله اول از کتاب خود به «ماهیت دبیری و کیفیت دبیر کامل و آنچه تعلق بدین دارد» پرداخته است (همان: ۴۱-۱۹) و با آوردن حکایت‌هایی و ویژگی‌های دبیران را بازگو کرده است و در پایان این مقاله می‌گوید که «پس از این مقدمات نتیجه آن همه آید که دبیر عاقل و فاضل مهین جمالی است از تجمل پادشاه و بهین رفعتی است از ترفع پادشاهی» (همان: ۴۱). در نگاه او

«دبیر باید که کریم‌الاصل، شریف‌العرض، دقیق‌النظر، عمیق‌الفکر، ثاقب‌الرأی باشد و از ادب و ثمرات آن قسم اکبر و حظ أوفر نصیب او رسیده باشد، و از قیاسات منطقی بعید و بیگانه نباشد و مراتبِ ابناءِ زمانه شناسد و مقادیرِ اهل روزگار داند و به حطام دنیاوی و مزخرفات آن مشغول نباشد و به تحسین و تقبیح اصحاب اغراض و ارباب اغماض التفات نکند و غره نشود و عرض مخدوم را در مقامات ترسل از مواضع نازل و مراسم خامل محفوظ دارد» (همان: ۲۲-۲۰).

در پایان سده پنجم هجری، امام محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵ ق) در *نصيحه الملوك* و در گفتار «ذکر دبیران و هنرمندی ایشان»، می‌گوید که «دبیران را به جز نبشتن بسیار چیزی دیگر نباید دانستن تا خدمت بزرگان را بشایند و حکیمان ملوک پیشین گفته‌اند که دبیران را ده چیز نباید دانستن: ... نزدیکی و دوری آب در زیر زمین و بیرون آوردن کاریزها و دانستن افزودن و کاستن روز و شب به تابستان و زمستان و رفتار آفتاب و ماه و ستارگان و اجتماع و استقبال و دانستن شمار انگشت (= حساب انامل) و شمار هندسه و معرفت تقویم و اختیارات، دانستن روزها و آنچه نباید کشاورزان را و دانستن پزشکی و داروها و معرفت باد جنوبی و شمالی و دانستن شعر و قوافی و با این همه (= علاوه بر این‌ها) سبک روح و خوش دیدار باید» (غزالی، ۱۳۵۱: ۱۸۹).

چون دبیری در ساختار اداری حکومت‌های اسلامی، الگوبرداری از سنت دبیری ایران ساسانی بود، این ویژگی‌ها که در دوره اسلامی برای دبیران/ کاتبان بازگو می‌شود، بیش از این که اسلامی باشند، بازتاب سنت ایرانی‌اند و از این رو یادکرد نظامی عروضی از صناعت دبیری و ویژگی‌های دبیر در سده ششم هجری، به‌راستی ویژگی‌هایی است که دبیران در دوره ساسانیان می‌بایست داشته باشند (کریستن سن، ۱۳۷۴: ۱۹۷-۱۹۶).

#### دیوان سپاه و «دبیر سپاه» در روزگار ساسانیان

از «دیوان سپاه» ساسانیان در منابع عربی و فارسی به نام «دیوان الجُند» (دینوری، ۱۹۶۰: ۷۹ و ۷۲؛ نه‌پایه الارب، ۱۳۷۵: ۳۵۲)، «دیوان المقاتله» (طبری، ۱۴۰۸: ۱۵۳/۲-۱۵۲)، «دیوان الجیش» (شاهنامه، ۱۳۵۱: ۱۲۴/۲-۱۲۳) و «دیوان عرض سپاه» (فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۰۱/۷) یاد شده است و این یکی از دیوان‌های ارجمند و مهم در ساختار شاهنشاهی ساسانیان بود که جنگ و رزم‌آوری را رهبری می‌کرد و دفترهایی در این دیوان نگهداری و بایگانی می‌شد که در آن‌ها گذشته از آگاهی‌هایی درباره پاسگاه‌ها و دژهای جنگی کشور و سازوبرگ‌های جنگی که در زین کده‌ها (اسلحه‌خانه‌ها) برای روز نبرد نگهداری می‌شدند، نام و تبار همه سپاهیان و

فرماندهان و سازو برگ هر یک و روزیانه آن‌ها و نیز یادکرد دلاوری‌ها و کارهای برجسته جنگاوران و فرماندهان، نوشته شده بود (نک. شوشتری، ۱۳۵۰: ۲۱۳ و ۲۰۹ و ۱۹۵).

به گزارش ابوحنیفه دینوری (درگذشت: ۲۸۲ق) در *اخبار الطوال*، سرپرست «دیوان سپاه» («دیوان الجند») می‌بایست هر چهار ماه یک‌بار سپاه را سان می‌داد، سازوبرگ‌های جنگی سپاهیان را می‌نگریست و به کارهای آموزگاران جنگی که سوارکاری و تیراندازی را به جنگاوران می‌آموختند، رسیدگی می‌کرد. همچنین در «دیوان سپاه» آموزگاران ورزیده وجود داشتند که سوارکاری و تیراندازی و هنر رزم را به جنگاوران می‌آموختند (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۲-۱۰۰؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۷۳-۷۲؛ درباره یادگیری هنرهای جنگی در دوره ساسانیان نک. خسرو قبادان و ریدگی، ۱۳۸۲: ۵۶-۵۵؛ جلیلیان، ۱۳۹۱: ۶۰-۵۸).

آشکارا پیداست که با وجود فرمانروایان جنگ‌آزموده ساسانی و نیز همسایگان ناآرام و ستیزه‌گری که از هر سو به ایران‌شهر می‌تاختند، «دیوان سپاه» تا چه اندازه برای ایرانیان اهمیت داشته است. این دیوان از روزگار خود اردشیر بابکان به وجود آمده است، چنان‌که در *شاهنامه* می‌خوانیم که او دستور داده بود تا مردم به پسران خود آیین سپاهی‌گری و سوارکاری بیاموزند و چون آموخته و ورزیده شدند، به درگاه پادشاه فرستاده شوند تا «عَرَض» (سرپرست دیوان سپاه) نام آن‌ها را در دفترهای «دیوان» («جریده الجیش»؛ شاهنامه، ۱۳۵۱: ۵۴/۲) بنویسد و برای آن‌ها جیره و دستمزد تعیین کند تا چون ستیزه و جنگی رخ دهد، به میدان نبرد بشتابند (فردوسی، ۱۳۹۳: ۲۱۵/۶-۲۱۴؛ همچنین برای این سنت پرورش پسران و فرستادن آن‌ها به سپاه در دوره خسرو انوشیروان، نک. فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۰۶/۷؛ خالقی مطلق، ۱۳۹۳: ۱۰/بخش سوم، ۲۷۸).

بکوشید و آیین نیکو نهاد	بگسترد بر هر سوی مهر و داد
به درگاه چون خواست لشکر فزون	فرستاد بر هر سوی رهنمون،
که تا هر کسی را که دارد پسر	نماند که بالا کُند بی‌هنر
سواری بیاموزد و رسم جنگ	به گرز و کمان و به تیر خدنگ
چو کودک ز کوشش به نیرو شدی	به هر بخششی در بی‌آهو شدی
ز کشور به درگاه شاه آمدی	بدان نامور بارگاه آمدی
نبشتی عَرَض نام دیوان <sup>۱</sup> اوی	بیاراستی کاخ و ایوان اوی

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲۱۵/۶-۲۱۴).

۱. نام دیوان گویا به معنی نامی باشد که در دیوان و دفتر سپاهیان می‌نویسند: نام دیوانی (نک. کزازی، ۱۳۸۵: ۵۸۰/۷).

اردشیر برای هر هزار تن از این سپاهیان، یک «موبد» کارآزموده و آگاه گماشته بود تا همواره همه کارهای آن‌ها را پیش چشم داشته باشد. او نیز در گزارش‌هایی پادشاه را آگاه می‌ساخت که کدام یک در نبردها ترسو و کدام دلاورند و به دستور پادشاه، دلیران را گرامی می‌داشتند و نام آن‌ها را در دفترهای «دیوان سپاه» (در عربی: «دیوان الجیش»؛ شاهنامه، ۱۳۵۱: ۵۴/۲) وارد می‌کردند و نام آن‌هایی که در نبرد ترسیده بودند، از دفترها می‌انداختند و بازخواست می‌شدند. با این شیوه، سپاهیان اردشیر بی‌شمار و همگی جنگاورانی دلیر و کارآزموده شدند:

چو جنگ آمدی نورسیده جوان	برفتی ز درگاه با پهلوان
یکی موبدی را ز کارآگهان	که بودی خریدار کار جهان
ابا هر هزاری یکی کارجوی	برفتی، نگه داشتی کار او
هر آن کس که در جنگ سست آمدی	به آورد ناتن درست آمدی
شهنشاه را نامه کردی بر آن	هم از بی‌هنر، هم ز جنگ‌آوران
جهاندار چون نامه برخواندی	فرستاده را پیش بنشاندی
هنرمند را خلعت آراستی	ز گنج آنچ پرمایه‌تر خواستی
چو کردی نگاه اندر آن بی‌هنر	بیستی میان جنگ را بیشتر
چنین تا سپاهش بدانجا رسید	که پهنای ایشان ستاره ندید

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲۱۵/۶-۲۱۴)

در یک منبع تاریخی دیگر نیز در گزارشی هم‌راستا با شاهنامه چنین آمده است که اردشیر بابکان دستور داده بود جوانان خاندان‌های کهن را آموزش‌های جنگی و سپاهی‌گری در تیراندازی و اسب‌سواری بدهند و آن‌گاه که ورزیده می‌شدند، همه را گرد می‌آوردند تا پیش چشم اردشیر، سوارکاری و تیراندازی و هنرنمایی کنند. اردشیر هر کدام را که سزاوارتر بودند، جامه‌های ویژه می‌بخشید و دستور می‌داد نام او را در «دیوان» (دیوان سپاه) بنویسند. چون این جنگاوران را به نبردی می‌فرستادند، یکی را می‌گماشتند تا در این جنگ‌ها کارهای آن‌ها را بنگرد و گزارش دهد. هرگاه جنگاوری در نبرد، دلاوری و جان‌فشانی می‌کرد آن را به پادشاه گزارش می‌دادند و به دستور اردشیر، نام و کار برجسته او را در «دیوان» می‌نوشتند و او را پادشاه می‌دادند؛ از این رو، همواره مردم به سپاهی‌گری روی می‌آوردند و جنگاوران در گفت‌وگوها به خود می‌بالیدند که چگونه نام و کارهای دلاورانه آن‌ها در «دیوان ملک» نوشته شده است (تجارب الامم، ۱۳۷۳: ۱۸۴-۱۸۳؛ نه‌ایه الارب، ۱۳۷۵: ۱۸۷-۱۸۶).

این کسانی که با سپاهیان همراه می‌شده‌اند، همانا دبیرانی ارجمند از «دیوان سپاه» بودند که



در لشکرکشی‌ها مانند یک رویدادنگار/ تاریخ‌نگار، رخدادها را می‌نوشتند و گزارش می‌دادند و البته به‌گونه‌ای نماینده پادشاه و چشم و گوش او نیز بودند (نک. تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۸-۴۹). دبیری که یک سپاه را همراهی می‌کرد، یا همانا «دبیر سپاه» همه آنچه را که باید نوشته می‌شد، همچون گزارش چگونگی رفتن به سوی دشمن تا رسیدن به آوردگاه و آنگاه روایت نبرد و آنچه رخ داده بود را می‌نوشت. این دبیران سپاه بودند که نام و تبار خانوادگی یکایک جنگجویان و دستمزد و جیره آن‌ها را در دفترهای ویژه «دیوان سپاه» یادداشت می‌کردند (پایین‌تر را بنگرید). فردوسی در *شاهنامه*، این دبیران همراه سپاه را که در منابع عربی «کاتب الجند» و «کاتب الجیش» نامیده می‌شوند (نک. شاهنامه، ۱۳۵۱: ۱۶۱/۲)، «دبیر سپاه» می‌خواند (فردوسی، ۱۳۹۳: ۲۱۴/۷) و از این رو پیداست که شاید ریخت فارسی میانه آن، «سپاه دبیر» یا «گند دبیر» بوده باشد (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۹).

در *شاهنامه* بارها به دبیران جهان‌دیده‌ای که همراه سپاه فرستاده می‌شدند، اشاره شده است. (برای نمونه نک. فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۰۸/۷) اردشیر بابکان پیش از آغاز نبرد، دبیری دانا و کارآزموده را نزد دشمن می‌فرستاد و آن‌ها را به آشتی و پرهیز از نبرد و خونریزی می‌خواند. اگر دشمن نیز خردمندانه راه آشتی می‌جست، جنگی در نمی‌گرفت:

خرد یار کردی و رای و درنگ	چو لشکرش رفتی به جایی به جنگ
خردمند و با دانش و یادگیر	فرستاده‌ای برگزیدی دبیر
بدان تا نباشد به بیداد حرب	پیامی بدادی به‌آیین و چرب
که بشناختی راز پیراهنش	فرستاده رفتی بر دشمنش
غم و رنج بد را به بد داشتی	شنیدی سخن گر خرد داشتی
همان عهد و منشور با گوشوار	بدان یافتی خلعت شهریار

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲۱۷/۶)

اگر دشمن کینه‌جو بود و نبرد را برمی‌گزید، اردشیر نیز آماده نبرد می‌شد:

به دل کین و اندر جگر جوش خون	وگر تاب بودی به سرش اندرون
بدان تا نباشند یک تن دژم	سپه را بدادی سراسر درم
خردمند و بیدار و آرام‌جوی	یکی پهلوان خواستی نامجوی

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲۱۸/۶)

یکی از خویشتکاری‌های این دبیران همراه سپاهیان این بود که آن‌ها را از هرگونه بیدادگری

بازدارد:

که دارد ز بیداد لشکر نگاه	دبیری به‌آیین و با دستگاه
---------------------------	---------------------------

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲۱۷/۶-۲۱۸)

از وجود این دبیران سپاه در دوره اردشیر بابکان، در منبع مهم دیگری نیز یاد شده و چنین گزارش می‌شود که هرگاه اردشیر بابکان سپاهیان را به سوی دشمن می‌فرستاد:

مقدم جیش مردی حازم عاقل و فرمودی که متعرض غنایم نشود و کاتبی مصاحب فرمودی که تدبیر مهمات خط و ترحال (=فرودآمدن و حرکت کردن) در قبضه کفایت او بودی و نزول و رحلت به اذن او کردند و کاتب را فرمودی تهیه اسباب امور حرب به تو حواله است و متولی قسمت غنایم - اگر ظفر باشد- تویی و به عقل و کفایت تو مرا وثوقی تمام است و آن جنود را روانه فرمودی و در هر منزل که رسیدندی، اعلام کردند تا به ساحت اعدا نزول نمودندی، کاتب به تسویه صفوف مشغول شده قلب و جناح بیاراستی و امیرالامرا را در قلب لشکر واداشتی و گفתי واسطه نظام این لشکر تویی. عار و شنار (= ننگ و رسوایی) لاحق حال خود و فرزندان مگردان و خود غرضه انتقام و عقوبت ملک مساز و لشکریان را گفתי به یک دفعه حمله کنند و در تیرانداختن تقصیر نمایند. آن‌گاه به یک بار روی فرا دشمن آورده، داد مردی و مردانگی بدادندی. چون ظفر ایشان را بودی منادی کردند که شمشیر بردارید و دست از منزهیان بردارید و کاتب به ضبط غنایم مشغول شدی. خمس مجموع از برای ملک برداشتی و مابقی را سویت کردی (= یکسان تقسیم کردن) و امیر جیش به زیادتی توقعی نکردی و بعد از آن از زبان امیر جیش نوشتی که ما روز فلان رسیدیم به موضع فلان و بدین موجب اقدام نمودیم. اشارت ملک چیست تا کمر بندیم و اگر سبی (=اسیر گرفتن) و غارتی کرده بودندی و ولایتی خراب ساخته، ملک فرمودی تا باز عمارت ولایتی کردند و اسیران را در آن ساکن گردانیدندی و خود مراجعت نمودندی (تجارب الامم، ۱۳۷۳: ۱۸۶-۱۸۵؛ همچنین برای متن عربی نک. نهاییه الارب، ۱۳۷۵: ۱۸۸-۱۸۹).

فرمانروایان ساسانی پیش از رفتن به نبرد با دشمن، سپاه را به «عرض‌گاه» می‌آوردند و «دیوان عرض» (دیوان سپاه) را بر پای می‌داشتند و دستمزد سپاهیان را می‌پرداختند، چنان‌که شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹ م) پادشاه دلیر و جنگاور ساسانی، پیش از نبرد با رومی‌ها، سپاهیان خود را در «عرض‌گاه» گرد آورد و دستمزد داد:

عرض‌گاه و دیوان بیاراستند      کلید در گنج‌ها خواستند  
سپاه انجمن کرد و روزی بداد      سرش پُر ز کین و دلش پُر ز داد

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۳۲۵/۶-۳۲۴؛ همچنین نک. خالقی مطلق، ۱۳۹۳: ۱۰ / بخش سوم، ۹۷)

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۵۳

در ترجمه عربی بُنداری اصفهانی از شاهنامه فردوسی چنین آمده است که شاپور دوم به «کتاب الجیوش» (دبیران سپاه) دستور داد که سپاهیان را گردآورند و دستمزد آن‌ها را پرداخت کنند (شاهنامه، ۱۳۵۱: ۷۰/۲). در دوره هرمزد چهارم (۵۷۹-۵۹۰ م) پسر و جانشین خسرو انوشیروان نیز هنگامی که دشمن از هر سوی به ایران یورش آورده بود، پیش از هر چیز، سپاه را عرض دادند:

عرض<sup>۱</sup> با جریده<sup>۲</sup> به نزدیک شاه      بیامد، بیاورد بی‌مر سپاه  
شمار سپاه آمدش صد هزار      پیاده بسی در میان سوار

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۴۹۱/۷)

در ترجمه بُنداری اصفهانی، هرمزد «کاتب الجیش و متولی دیوان العرض» (دبیر سپاه و سرپرست دیوان عرض / سپاه) را می‌خواند و او با «جرائد الجیوش» (دفترهایی که نام سپاهیان در آن‌ها نوشته شده بود) نزد پادشاه می‌آید (شاهنامه، ۱۳۵۱: ۱۷۷/۲). آگاهیم که در دوره ساسانیان، پیش از فرستادن سپاهیان به جنگ و نیز پس از هر نبرد، سپاهیان شمرده می‌شدند تا پادشاه یا فرمانده سپاه بداند با چند هزار جنگاور به آوردگاه می‌رود و پس از نبرد نیز از شمار جان‌باختگان، اسیران یا آن‌هایی که از میدان نبرد گریخته‌اند، آگاه شود (امام‌شوشتری، ۱۳۵۰: ۲۱۲؛ برای روش شمارش سپاهیان نک. پروکوپیوس، ۱۳۸۲: ۹۳؛ کریستن‌سن، ۱۳۷۴: ۳۰۴؛ سامی، ۱۳۸۸: ۷۷/۲-۷۸). بی‌گمان این خود یکی از کارهایی بود که دبیران همراه سپاه در همکاری با فرماندهان سپاه باید انجام می‌دادند.

خسرو انوشیروان یکی از دبیران خود به نام بابک پسر بیروان (برای این نام نک. تفضلی، ۱۳۸۵: ۳۵ یادداشت ۸۶) را که در نژادگی و مردانگی و توانگری و کارآمدی نامبردارتر از دیگران بود، به سرپرستی «دیوان سپاه» (در گزارش‌های عربی: «رئیس دیوان الجند») / «صاحب دیوان الجند» گمارد. بابک بدون هیچ‌گونه پروایی از جنگاوران و فرماندهان، در کار سازوبرگ جنگی سپاهیان و دستمزد ویژه هر کدام از آن‌ها نگرست و همه‌چیز را در دفترهای «دیوان سپاه» نوشت (نک. طبری، ۱۳۵۲: ۷۰۵-۷۰۴؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۲-۱۰۰؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۳۱-۷۳۰).

۱. عرض یا سرپرست دیوان عرض، کسی بود که دیوان عرض را در دست داشت و نام و تبار سپاهیان را در دفترهایی نوشته بود و دستمزد و جیره سپاهیان را پرداخت می‌کرد. (نک. خالقی‌مطلق، ۱۳۹۳: ۱۰ / بخش سوم، ۵۲).

۲. در ترجمه بُنداری: «جرائد الجیوش»؛ دفترهایی که نام سپاهیان در آن‌ها نوشته شده بود (نک. شاهنامه، ۱۳۵۱: ۱۷۷/۲).

۷۲۸؛ فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۰۷/۷-۱۰۱ «دیوانِ عرضِ سپاه»؛ نهاییه‌الارب، ۱۳۷۵: ۳۳۲-۳۳۰؛ تجارب‌الامم، ۱۳۷۳: ۲۹۷-۲۹۹). در داستانی زیبا آمده است که بابک حتی از پادشاه ساسانی نیز می‌خواهد که مانند دیگر جنگاوران، با همهٔ جنگ‌ابزارهایی که باید در نبرد با خود همراه داشته باشد، به میدان رژه بیاید و پادشاه نیز با خرسندی به این فرمان گردن می‌نهد (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۲-۱۰۰؛ طبری، ۱۳۵۲: ۷۰۵/۲-۷۰۴؛ فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۰۷/۷-۱۰۱). به گزارش تاریخ بلعمی، این خود خسرو انوشیروان است که از بابک می‌خواهد سازوبرگ رزم‌آوران را در دیوانی بنویسد و هریک از جنگاوران را به اندازهٔ کارهای او روزی دهد:

و او را ایدون گفت که این خواسته بدین سپاه می‌دهید ناروی به کس‌های ناحق و ناسزا، از آنجا بازدارید و به حق و سزا، صرف کنید، و این عرض و عطا به تو خواهم دادن تا این درم بدیشان دهی که بیاید دادن و چندان دهی که بیاید دادن و بدین سپاه کس هست که قیمت وی و سزای وی را صد درم است، او هزار درم بستاند [و کس هست که اسب ندارد و روزی سواران ستاند] و کس هست که تیر انداختن نداند و روزی تیراندازان ستاند و کس هست که شمشیر نداند زدن و روزی شمشیرزان ستاند و کس هست که سلیح نداند و روزی سلیح‌داران ستاند و این از ایشان بر من ستم است و بیدادی و همچنان که من بر سپاه و رعیت ستم نکنم، از ایشان نباید که بر من ستم باشد و این کار به گردن تو اندر کردم و دست تو اندرین خواسته مطلق کردم [و حکم تو روان کردم] و بر در سرای خویش به میدان اندر تو را محلتی بسازم و عرض‌گاه را مجلسی، تو آنجا بنشین و سپاه بر خویشتن عرض کن و حلیت مردم با نام‌هاشان [و جنس‌هاشان] و نشان‌هاشان و این همه زی خویشتن بنویس و جریده کن، این را خاصه و هر سلاحی تمام بازخواه، از هر مردی زره پوشیده و زین او جوشن تمام با رکیب و بر سر خود و بر [خود بر] سلسله‌آویز [و بر] دو دست اندر ساعدین آهنین و بر اسپ برگستوان و با هر مردی یکی نیزه و یکی شمشیر [و سپر و کمری] بر میان، و به کمر اندر عمودی زده آهنین و پیش کوبهٔ زین تبرزینی فرود آویخته و از پس کوبهٔ زین اندر تیردانی اندر او سی چوبهٔ تیر و از دست چپ کمان‌دانی و اندر وی دو کمان و بر هر کمانی یک زه و دو زه دیگر تا اگر آن زه‌ها به حرب اندر بگسلد با وی زه بود و بفرمای تا آن دو زه را گرد کند و از خود خود فرود آویزد از پس پشت تا تو بینی کین سلیح‌ها به تمامی دارد. پس چون با مردی همهٔ سلاح‌ها تمام یافتی، آن سلاح‌ها بر او بنویس تا هرگاه که عرضه کنی که روزی خواهی دادن، اگر از این

سلاح‌ها یکی با وی کم باشد، نپسندی و درمش ندهی، پس چون با مردی این سلاح‌ها تمام یافتی او را عرض کن و بفرمای تا به میدان پیش تو اسب تازد و از اسب با سلاح فرود آید و باز بر نشیند تا بدانی کین سوار است یا نه و چه مایه سواری داند. پس بفرمای تا هر سلاحی را جداگانه کار بندد تا بدانی که از کار بستن هر سلاحی چه داند. پس بدان مقدار که دانش او بینی و مردی او، او را روزی بنویس از صد درم تا چهار هزار درم و آن را که پیاده است کم از صد درم منویس [و آن که سوار است و اگرچه حربی است و مردانه و با سلیح تمام از چهار هزار درم افزون منویس] و آن کار به گردن وی اندر کرد و او را خلیفت کرد. (بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۲۹-۷۲۸)

از این گزارش ارزشمند و نیز دیگر اشاره‌هایی که درباره بابک و کارهای او در «دیوان سپاه» وجود دارد و این که بلعمی او را مردی «از دبیران بزرگ [و از فرزندان دبیران بزرگ، از] آن کس‌ها که [دبیری] اندر خانگاه ایشان بود از سال‌های بسیار» می‌خواند (بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۲۸)، نیک پیداست که دبیران با رزم و سپاهی‌گری بیگانه نبوده‌اند و گه‌گاه این دبیران به کارهای جنگی نیز می‌پرداخته‌اند.

به گزارش شاهنامه، در ایران روزگار ساسانیان درباره گریختن از جنگ با دشمن نیز زینهار می‌دادند و منادی در سپاه بانگ می‌آورد که:

شود زآن سپس روزگارش درشت	به دشمن دگر هرکه بنمود پشت
وگر بند ساید برو یال اوی	اگر دخمه باشد به چنگال اوی
خورش خوار و خُفتنش بر، تیره خاک	ز دیوان دگر نام او کرده پاک

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲۱۸/۶)

اگر هم جنگاوری در رویارویی با دشمن از آوردگاه می‌گریخت یا او را می‌کشتند یا به زندان می‌انداختند و نام او را از «دیوان سپاه» پاک می‌کردند (فردوسی، ۱۳۹۳: ۲۱۸/۶؛ خالقی مطلق، ۱۳۹۳: ۱۰/ بخش سوم، ۶۷-۶۶؛ همچنین برای کشتن گریختگان از جنگ در دوره ساسانیان، نک. دینوری، ۱۳۸۱: ۱۴۰-۱۳۷؛ طبری، ۱۳۵۲: ۷۶۷/۲؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۸۰۸-۸۰۷ و ۸۰۱ و ۷۹۲-۷۹۱ مسکویه رازی، ۱۳۶۹: ۱۹۶/۱-۱۹۷؛ نهاییه الارب، ۱۳۷۵: ۴۳۴-۴۳۳). این مرد که جنگاوران را به بانگ بلند هشدار می‌داد، جارچی سپاه بوده است و شاید او از زیردستان و همراهان «دبیر سپاه» بوده باشد. پس از جنگ نیز این دبیران بودند که چندوچون نبرد، فهرست غنایم جنگی، شمار کشته‌شدگان و دلاوری فرمانده یا جنگاوران و دیگر رویدادهای کوچک و بزرگ را می‌نوشتند و به پادشاه گزارش می‌دادند. در شاهنامه، این

خویشکاری دبیران به روشنی در گزارش جنگ‌های بهرام چوبین با ترک‌ها آمده است. بهرام در نخستین کارزار پیروزمندانه خود با ترک‌ها و کشتن پادشاه آن‌ها و پراکندن سپاه دشمن، «دبیر» (دبیر سپاه) را می‌خواند و درباره این نبرد «فراوان سخن‌ها» با او می‌گوید که باید برای پادشاه نوشته می‌شد:

دبیر نیسنده را پیش خواند	ز هر در فراوان سخن‌ها براند
از آن لشکر نامور بی‌شمار	و ز آن جنبش و گردش روزگار
و ز آن جنگ و چاره از هر دری	کجا رفته بُد با چنان لشکری
و ز آن کوشش و جنگ ایرانیان	که نگشاد روزی سواری میان

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۴۵/۷-۵۴۴)

بهرام در نبردی دیگر با ترک‌هایی جنگید که پس از مرگ شابه، به فرماندهی پسرش پرموده در نزدیکی بخارا و در دژ رویین در بیکنده آماده کارزار شده بودند. جنگاوران ایرانی، دژ را در محاصره گرفتند و بهرام گزارش این رویدادها را برای هرمزد فرستاد:

یکی نامه بنیشت زی شهریار	ز پرموده و لشکر بی‌شمار
بگفت آنک ما را چه آمد به روی	ز ترکان و آن شاه پرخاشجوی

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۵۷/۷)

پس از چندی، پرموده که راه گریزی نمی‌دید از بهرام چوبین خواست که از پادشاه ایران برای او زینهار گیرد تا دژ را به ایرانیان واگذارد (فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۵۷/۷-۵۵۱). بهرام در نامه‌ای به هرمزد رویدادها را بازگفت و این‌که پرموده «مُهر و منشور» می‌خواهد:

نبشتند پس نامه‌ای سودمند	به نزدیک پیروزشاه بلند:
که خاقان چین زینهار شده‌ست	ز بهرام جنگی حصارى شده‌ست
یکی مهر و منشور بایدهمی	بدین مژده‌بر سور بایدهمی
چو خاقان ز ما زینهارى شود	از آن برتری سوی خواری شود

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۶۲/۷)

هرمزد در پاسخ برای بهرام نوشت که

پرموده خاقان چو یار من است      به هر مرز در زینهار من است

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۶۳/۷-۵۶۲)

و دستور داد که پرموده همراه گنجینه‌ها، جنگ‌ابزارها و دیگر غنائم جنگی که از اردوگاه ترک‌ها به دست بهرام افتاده بود، به پایتخت فرستاده شود. همچنین از بهرام خواست که اگر برای نبرد به سپاهیان بیشتری نیاز دارد، در نامه‌ای آن را به پادشاه بنویسد و در این نامه، نام

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۵۷

جنگاورانی را که در نبرد سخت کوشیده‌اند و دلاوری کرده‌اند، به پادشاه گزارش دهد تا برای رنجی که کشیده‌اند، پاداش بگیرند:

از ایرانیان هر که نزدیک تُست که کردی به دل راستی را درست  
بدین نامه در نام ایشان بیر ز رنجی که بردند یابند بر

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۶۴/۷-۵۶۳)

دیگر منابع نیز گواهند که هرگاه یکی از جنگاوران یا فرماندهان در جنگ دلاوری و کار چشمگیری انجام می‌داد، پیک‌هایی که از میدان جنگ به دربار پادشاه می‌آمدند، رویدادهای جنگ و چنین کارهایی را به پادشاه گزارش می‌دادند و پادشاه نیز در پاداش به چنین جنگاورانی دریغ نمی‌ورزید. به گزارش سبئوس، تاریخ‌نگار ارمنی سده هفتم میلادی، در دوره خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸م) هنگامی که پادشاه از دلاوری سمبات باگراتونی فرمانده ارمنی سپاه خود در نبرد با پادشاه کوشانیان آگاه شد، دستور داد فیل بزرگی را بیارند تا او در بازگشت از نبرد، سوار بر آن به کاخ شاهی وارد شود و نیز نامه‌ای در سپاسگزاری برای او نوشت و با خرسندی به دربار فراخواند (سبئوس، ۱۳۹۶: ۱۴۱).

آشکار است که در این نامه‌نگاری‌های سپاه ساسانی با دربار، «دبیر سپاه» چنان یک رویدادنگار/ تاریخ‌نگار در سپاه، دلاوری‌های جنگاوران و فرمانده سپاه و دیگر رویدادهای جنگی را یادداشت و گزارش می‌کرده است و پادشاه نیز به آیین روزگار ساسانیان، آن‌ها را می‌ستوده و پاداش می‌داد. باید انگاشت که هرگاه فرمانده سپاه می‌خواست نامه‌ای به پادشاه بنویسد، خواه درخواست کمک کند یا این که گزارشی از نبرد و پیروزی خود را به پادشاه بدهد، این «دبیر سپاه» بود که نامه‌ها را می‌نوشت، اگرچه در منابع تاریخی همیشه به روشنی از «دبیر سپاه» و نوشتن این نامه‌ها نام برده نمی‌شود و بیشتر تنها به نامه‌نگاری‌های فرمانده با پادشاه اشاره می‌شود (برای چند نمونه از این نامه‌نگاری‌های شاه و فرمانده با یکدیگر نک. یعقوبی، ۱۳۶۶: ۲۰۶/۱-۲۰۵ و ۲۰۰؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۱۱۰ و ۹۹-۹۸ و ۹۲؛ طبری، ۱۳۵۲: ۷۴۱/۲-۷۳۹ و ۷۳۶-۷۳۷ و ۶۹۳-۶۹۲؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۵۰-۷۴۹؛ مسکویه‌رازی، ۱۳۶۹: ۲۱۶/۱-۲۱۹ و ۱۹۸-۱۹۶ و ۱۸۹؛ ثعالبی‌مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۷۲-۳۷۰ و ۳۶۸؛ فردوسی، ۱۳۹۳: ۳۰/۸ و ۱۵۶-۱۵۵ و ۱۵۰/۷؛ ابن‌بلخی، ۱۳۶۳: ۱۰۵-۱۰۴ و ۸۱؛ سبه‌ئوس، ۱۳۹۶: ۸۴).

یکی از کارهای «دیوان سپاه» رساندن جیره و روزیانه به جنگاوران و دستگیری از کودکان و خانواده آن‌ها بود، چنان‌که خسرو انوشیروان در فرمانی (توقیع) به «دبیر» (دبیر سپاه) دستور می‌دهد که سالی چهار بار به کودکان و بازماندگان سپاه‌یانی که در جنگ با دشمن کشته شده‌اند، درهم پرداخت شود:

بفرمود کآن کودکان را چهار ز گنجِ درم داد باید هزار  
 هرآنکس که شد کشته در کارزار و زو خردکودک بود یادگار  
 چو نامش ز دفتر بخواند دبیر<sup>۱</sup> بَرَد پیشِ کودک درم ناگزیر  
 چنین هم به سال اندرون پار بار مبادا که باشد ازین کار خوار

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۳۹۹/۷-۳۹۸؛ همچنین نک. خالقی مطلق، ۱۳۹۳: ۱۰/ بخش سوم، ۳۵۷)  
 پس از مرگ یزدگرد یکم (۳۹۹-۴۲۰م)، بزرگان و نژادگان ایرانی که از شیوه فرمانروایی او ناخشنود بودند، با اشاره به بدخویی و ستمگری یزدگرد، هم‌داستان شدند که تاج و تخت را به هیچ‌کدام از پسران او ندهند و مردی به نام خسرو از تخمه اردشیر بابکان را به تخت نشانند (نک. طبری، ۱۳۵۲: ۶۱۹/۲-۶۱۶؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۵۳-۶۴۸؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۱۸-۳۱۷؛ فردوسی، ۱۳۹۳: ۳۹۱/۶-۴۱۱؛ ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۷۷-۷۶؛ همچنین نک. نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۱۰-۱۰۹، پانوشت ۱؛ کریستن سن، ۱۳۷۴: ۷۲). ابوحنیفه دینوری در گزارش خود درباره این شاه‌گزینی، نام و پایگاه پاره‌ای از این بزرگان و نژادگان شاه‌گزین تختگاه ساسانیان را می‌آورد که یکی از آنها یک «دبیر سپاه» (در متن عربی: «کاتب الجند») به نام گودرز است (دینوری، ۱۳۸۱: ۸۴-۸۳؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۵۵). اگر این گودرز به راستی «دبیر سپاه» باشد، آن‌گاه می‌توان انگاشت که این دبیران سپاه که از کارگزاران «دیوان سپاه» بوده‌اند، مردانی برجسته و نژاده نیز بوده‌اند و هم از این رو، گه‌گاه در مهم‌ترین رخدادهای سیاسی چون به تخت‌آوردن یک پادشاه نام آن‌ها نیز در کنار دیگر بازیگران به چشم می‌آید.  
 در شاهنامه، بهرام پنجم/ گور (۴۲۰-۴۳۸م)، پس از پیروزی در نبرد با خاقان چین، «دبیر» را فرامی‌خواند و در نامه‌ای به برادرش نرسه که او را در تختگاه جانشین خویش گردانیده بود و نیز «بزرگان ایرانیان»، گزارشی از نبرد و پیروزی خود و باج‌گزاری دشمن می‌دهد و این که به‌زودی با سپاه خویش بازخواهد گشت:

چو شد کار توران‌زمین ساخته دل شاه از اندیشه پرداخته  
 بفرمود تا پیش او شد دبیر قلم خواست با مشک و چینی حریر  
 به نرسی یکی نامه فرمود شاه ز پیکار ترکان و کار سپاه

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۳۵/۶-۵۳۳)

این دبیر همراه بهرام گور، همانا باید «دبیر سپاه» بوده باشد که چنان یک رویدادنگار، گزارش «پیکار ترکان و کار سپاه» را برای مردان پادشاه در تختگاه نوشته است. منبعی دیگر نیز

۱. در شاهنامه از او به‌عنوان «دبیر» یاد شده است (فردوسی، ۱۳۹۳: ۳۹۸/۷)، اما در ترجمه بنداری از شاهنامه، «کاتب الجیش» (دبیر سپاه) آمده است (نک. شاهنامه، ۱۳۵۱: ۱۶۱/۲؛ تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۹).



گزارش می‌دهد که بهرام گور پس از این جنگ، دستور داد تا «فتح‌نامه‌ها» به سراسر کشور فرستادند و در آن‌ها گزارشی از چندوچون نبرد با خاقان نوشته شده بود (تجارب الامم، ۱۳۷۳: ۲۳۶-۲۳۴؛ نه‌ایه الارب، ۱۳۷۵: ۲۶۴).

در یکی از انجمن‌هایی که در دربار خسرو انوشیروان برگزار شده بود و در آن بزرگمهر حکیم و دیگر خردمندان و فرزندان با یکدیگر گفت‌وگوها می‌کردند، زاد فرخ «دبیر سپاه» و نیز دبیری دیگر به نام یزدگرد در این انجمن شاهانه بودند:

دگر هفته چون هور بفراخت تاج	بیامد نشست از بر تخت عجاج
با نامور موبدان و ردان	جهانجوی و بیداردل بخردان
همی خواست زیشان جهاندار شاه	دگر زادفرخ دبیر سپاه
هم از فیلسوفان و از مهتران	ز هر کشوری کار دیده سران
همان ساوه و یزدگرد دبیر	به پیش اندرون بهمن تیزویر

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲۱۴/۷؛ همچنین نک. تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۹)

این گزارش شاهنامه هم گواه دیگری است برای ارجمندی «دبیر سپاه» و این که این دبیران از برجسته‌ترین کارگزاران در دیوان‌سالاری ساسانیان بوده‌اند. همچنین در شاهنامه درباره یکی از نبردهای خسرو انوشیروان با امپراتوری روم چنین آمده است که او پیش از روانه شدن به سوی جنگ به آتشکده آذرگشسپ می‌رود و پس از ستایش و نیایش به درگاه خداوند، در خیمه شاهانه خود در بیرون آتشکده فرود می‌آید. آن‌گاه خسرو انوشیروان، «دبیر خردمند را پیش خواند» و چندی با او «سخن‌های بایسته» گفت و فرمود تا نامه‌ای به «مرزبانان ایران زمین» بفرستد که کشور را از دشمن نگاه دارند و نیز آن‌ها را به داد با زیردستان خواند و این که تا پادشاه از جنگ بازنیامده است، همگی آماده و بیدار باشند (فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۲۸/۷-۱۲۶). این «دبیر خردمند» که همراه پادشاه و سپاهیان او به میدان جنگ می‌رود، شاید خود «دبیر سپاه» باشد که نامه‌نگاری‌های پادشاه را انجام می‌دهد. پروکوپئوس، جنگاور و تاریخ‌نگار رومی هم‌روزگار با خسرو انوشیروان نیز گزارش می‌دهد که این پادشاه در یکی از جنگ‌های خود با رومی‌ها، یکی از دبیران شاهی را به نام آبان‌دان که دبیری خردمند و زیرک بود، به سوی فرمانده سپاه روم فرستاد تا پرس‌وجو و گلایه کند که چرا امپراتور روم نمایندگان خود را برای معاهده صلح نفرستاده است. اما واقعیت چنین بود که این دبیر برای جاسوسی و به دست آوردن آگاهی‌هایی درباره سپاه رومی و سازوکار و نیروی آن‌ها و شناخت کاردانی و آمادگی بلیزاریوس فرمانده سپاه روم به اردوگاه رومی‌ها فرستاده شده بود (پروکوپئوس، ۱۳۸۲: ۱۸۷-۱۸۶). این دبیر - جاسوس نیز اگر از دبیران ویژه خود پادشاه نباشد، باید یکی از دبیران «دیوان

سپاه» باشد که چنان فرستادهٔ پادشاه به اردوگاه رومی‌ها رفته است. منابع تاریخی در گزارش دورهٔ فرمانروایی هرمزد چهارم، آگاهی‌های ارزشمند بیشتری دربارهٔ «دیوان سپاه» و «دبیر سپاه» به ما می‌دهند. در یورش ترک‌ها به مرزهای شرقی ایران، هرمزد در یک انجمن جنگی، بهرام چوبین پسر بهرام گُشنَسپ را به فرماندهی سپاه ایران برای نبرد با دشمن شرقی برگزید (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۸؛ طبری، ۱۳۵۲: ۷۲۶/۲؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۴۸؛ ثعالبی‌مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۶۵؛ فردوسی، ۱۳۹۳: ۴۹۸/۷-۴۹۳؛ برای سرگذشت خود بهرام چوبین نک. کریستن‌سن، ۱۳۸۳: ۵۱۹-۵۲۲). (Shahbazi, 1989: 519-522). هرمزد پس از این که فرماندهی نبرد با ترک‌ها را به بهرام چوبین سپرد، دستور داد که دفترهای «دیوان سپاه» را به او بدهند تا خود او جنگاورانی را برای نبرد برگزیند. بهرام با نگرستن در این دفترها و فهرست‌ها از هفتاد هزار سپاهی که نام آن‌ها در «دیوان سپاه» نوشته شده بود، دوازده هزار جنگاور کارآموده را برگزید که هیچ‌کدام کمتر از چهل سال نداشتند (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۸؛ مسکویه‌رازی، ۱۳۶۹: ۱۸۸/۱؛ فردوسی، ۱۳۹۳: ۴۹۹/۷-۵۰۲). به گزارش شاهنامه، بهرام چوبین از هرمزد خواست تا «عرض» (سرپرست دیوان عرض) پیش او آید تا از شمار سپاهیان و نام و تبار آن‌ها آگاه شود:

سپهد بیامد بر شهریار	کمر بسته با آلت کارزار
که دستور باشد مرا شهریار	که خوانم عرض را ز بهر شمار
بینم ز لشکر که جنگی که‌اند؟	که نام جستن درنگی که‌اند؟
بدو گفت: سالار لشکر توی	به تو بازگردد بد و نیکوی
سپهد بشد تا عرض‌گاه شاه	بفرمود تا پیش او شد سپاه
گزین کرد از ایرانیان لشکری	هر آنکس که بود از سران افسری
بنشستند نام ده و دو زار	ز ره‌دار و برگ‌ستوان و سوار
چهل سالگان را بنشستند نام	درم بر کم و بیش ازین شد حرام

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۰۲/۷)

در ترجمهٔ بُنداری اصفهانی از این بیت‌ها، به‌جای عرض، «کاتب الجیش» («دبیر سپاه») آمده است (شاهنامه، ۱۳۵۱: ۱۸۰/۲) و پیداست که «دبیر سپاه» با دفترهایی که نام و تبار و ویژگی‌های جنگاوران در آن‌ها نوشته شده بود، نزد بهرام چوبین آمده است و آن‌گاه بهرام در «عرض‌گاه شاه» («دیوان سپاه») در منابع عربی: «دیوان الجُند»؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۷۹؛ نهایه‌الارب، ۱۳۷۵: ۳۵۲) سپاهیان را گردآورده و دوازده هزار جنگاور کارآموده را برگزیده است.

۱. میدانی که در آن سپاهیان را شمارش می‌کردند و نام آن‌ها را از روی دفتر عرض می‌خواندند و دستمزد هر یک را می‌پرداختند (نک. خالقی‌مطلق، ۱۳۹۳: ۱۰/ بخش دوم، ۳۴۹).

بهرام پس از برگزیدن این دوازده هزار جنگاور و پیش از تاختن به سوی شرق برای نبرد با ترک‌ها، از هرمزد درخواست کرد تا دبیری را همراه او گرداند، باشد که این دبیر نام جنگاورانی را که در آوردگاه دلاوری می‌کنند، به شهريار ایران گزارش دهد تا آن‌ها کامروا شوند:

یکی آرزو خواهم از شهريار	که با من فرستد یکی استوار
که تا هر کسی کو نبرد آورد	سر دشمنی زیر گرد آورد
نویسد، به نامه درون، نام اوی	رونده شود، در جهان، کام اوی
چنین گفت هرمزد که مهران دبیر	جوان ست و گوینده و یادگیر
بفرمود تا با سپهبد برفت	سپهبد سوي جنگ یازید و تفت

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۰۸/۷)

اگرچه به گزارش شاهنامه، خود بهرام خواستار همراهی «دبیر» با سپاه شده است، چنان‌که پیش‌تر آمد در دوره ساسانیان و هنگام فرستادن جنگاوران به نبرد با دشمن، همواره «دبیر سپاه» نیز همچون نماینده پادشاه و چشم و گوش او و چنان یک گزارشگر و تاریخ‌نگار، با جنگاوران همراه می‌شده است؛ از این رو، هرمزد نیز پس از برگزیدن بهرام به فرماندهی سپاه، یکی از دبیران ویژه خود را به‌عنوان «دبیر سپاه» با بهرام همراه کرده است. سپس‌تر این «دبیر سپاه» (نام او در شاهنامه: مهران دبیر)، همواره چنان یک دبیر، نماینده پادشاه و چشم و گوش او در کنار بهرام چوبین دیده می‌شود (پایین‌تر را بنگرید).

به گزارش جهشیاری، «پادشاهان ایران هنگام اعزام سپاه یکی از بزرگان نویسندگان خود را همراه آن می‌کردند و به فرمانده سپاه دستور می‌دادند که بدون نظر او توقف و عزیمت نکنند. منظور ایشان از این فرمان آن بود که اهمیت و برتری نظر و تدبیر نویسنده را معلوم سازند. آن‌گاه پادشاه به نویسنده‌ای که همراه سپاه می‌فرستاد، می‌گفت: بر تو نیک روشن شد که الاساوره انسان‌های درنده هستند و به جز هنگام سریچی از فرمان یا ناتوانی در برابر دشمن یا فرار از او در هیچ مورد دیگر سزاوار مجازات و نکوهش نیستند. من تدبیر کار این سپاه را به تو واگذار می‌کنم. سپس نویسنده به‌عنوان دبیر سپاه همراه آن می‌شد و هر وقت سپاه به دستور یا اخطار یا خبر و اعلامی نیاز داشت، وی از جانب فرمانده سپاه آنچه لازم بود، می‌نوشت» (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۳۱؛ همو، ۱۴۰۸ق: ۱۰-۹) در این گزارش، ارجمندی «دبیر سپاه» البته بسیار مبالغه‌آمیز بازگو شده است (تفضلی، ۱۳۸۵: ۵۰-۴۹) و نمی‌توان انگاشت که «دبیر سپاه» درباره آغاز و انجام نبردها و شیوه سپاه‌آرایی به فرمانده سپاه - برای نمونه به بهرام چوبین یا شهروراز - دستور داده باشد. با این همه، آشکار است که او به‌عنوان نماینده پادشاه، در چشم فرمانده سپاه ارجمند بود و چون با سپاهی‌گری و آیین نبرد نیز آشنا بود، همواره می‌توانست

چنان یک اندرزگر در کنار فرمانده سپاه باشد، اما گویا چیزی بیش از این را فرمانده سپاه بر نمی‌تابید (نک. فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۳۳/۷-۵۳۲).

در نبرد با ترک‌ها در دوره هرمزد چهارم، او دست به نیرنگ زد و مردی زیرک و نیرنگ‌باز به نام خراذ بُرزین یا هرمزد گُرابزین را به اردوگاه شابه، خاقان ترک‌ها فرستاد تا وانمود کند که پادشاه ایران آماده‌گفت‌وگوهای صلح و پرداخت باج است (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۹؛ تجارب الامم، ۱۳۷۳: ۳۲۴؛ طبری، ۱۳۸۰: ۷۶۸/۲). او شتابان خود را به اردوگاه دشمن رسانید و با گفت‌وگوهای نیرنگ‌آمیز خود با خاقان، هم از پیشروی ترک‌ها در ایران جلوگیری کرد و هم از این رهگذر توانست آگاهی‌های جنگی ارزنده‌ای درباره سپاه دشمن به دست آورد (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۹). در روزهایی که او ترک‌ها را با گفت‌وگو می‌فریفت، بهرام چوبین و سپاهیان او شتابان خود را به نزدیک اردوگاه آن‌ها در بلخ رساندند. (طبری، ۱۳۵۲: ۷۲۶/۲؛ همو، ۱۳۸۰: ۷۶۸/۲؛ تجارب الامم، ۱۳۷۳: ۳۲۵) چون نیرنگ خراذ بُرزین / هرمزد گُرابزین آشکار شده بود، او شبانه به اردوگاه بهرام گریخت و پهلوان را آماده کارزار با ترک‌ها دید. او با آگاهی‌هایی که از چندوچون سپاهیان دشمن داشت، «پیش بهرام آمد و گفت: یا سپهبد، بدین مایه سپاه که با تو است، با این ترک حرب مکن، هم صلح به. بهرام او را دشنام داد و گفت: خاموش باش که زبان بریده باد، از آن ده که تویی، جز ماهیگیران بیرون نیابند، حرب چه کار توست؟ شو ماهی گیر» (طبری، ۱۳۸۰: ۷۶۹/۲؛ همچنین نک. فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۳۱/۷-۵۳۰؛ تجارب الامم، ۱۳۷۳: ۳۲۵)

همان‌گاه خراذ بُرزین ز راه	بیامد که بگریخت از ساوه‌شاه
همی گفت از آن چاره اندر گریز	از آن لشکر گشن و آن رستخیز
که کس در جهان زان فزون تر سپاه	نبیند که هستند با ساوه‌شاه
به بهرام گفت: از چه سخت ایمنی؟	نگه کن بدین دام آهرمنی
مده جان ایرانیان را به باد	نگه کن بدین نامداران، به داد
ز مردی بیخشای بر جان خویش	که هرگز نیامد چُنین کار پیش
بدو گفت بهرام کز شهر تو	به گیتی نیامد، جزاین بهر تو
که ماهی‌فروشدن یکسر همه	به تمّوز تا روزگار دمه
ترا پیشه دام‌ست بر آبگیر	نه مرد سِنانی و کوپال و تیر
چو خور برزند سر ز کوه سپاه	نمایم تو را جنگ با ساوه‌شاه

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۳۱/۷-۵۳۰)

خراذ بُرزین تنگدل شد و چون «دبیر بزرگ جهاندارشاه» («دبیر سپاه»؛ در تجارب الامم،

۱۳۷۳: ۳۲۵ «یزدک رئیس الکتاب») نیز در آستانه نبرد، بهرام را اندرز داد که با سپاهیان اندک خود از رویارویی با سپاهیان فراوان دشمن پرهیز کند، مبادا که «بدین جنگ، ننگی به ایران شود/ بر و بوم ما پاک ویران شود» (فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۳۳/۷-۵۳۲)، بهرام پرخاشگرانه به او نیز چنین گفت که «خاموش باش که مادر از تو تهی نشیناد!؟ تو را قلم و دویت باید، حرب چه کار توست؟» و این گونه بود که دبیر هم رنجیده شد (طبری، ۱۳۸۰: ۷۶۹/۲؛ همچنین نک. فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۳۳/۷-۵۳۲؛ تجارب الامم، ۱۳۷۳: ۳۲۵).

این اندرز «دبیر سپاه» به بهرام چوبین، چنان که از دیگر منابع تاریخی برمی آید، یکی از خویشکامی های مهم چنین دبیرانی بود چرا که «دبیر سپاه» که نماینده دیوان سپاه و چشم و گوش خود پادشاه بود، به راستی می توانست درباره چگونگی نبرد با فرمانده سپاه گفت و گو کند و او را بیم و زینهار دهد، اما بهرام چوبین که پهلوانی سخت دلور، کارآموده و تندخو بود، برای اندرزهای جنگی آن هم از زبان مردی دبیر، گوش شنوایی نداشت:

دبیر بزرگ جهاندار شاه	بیامد، بر پهلوان سپاه
بدو گفت کین را خود اندازه نیست	گزاف زمانه تو را، تازه نیست
ز لشکر، نگه کن بدان رزمگاه	که موی سپیدیم و گاو سیاه
بدین جنگ، ننگی به ایران شود	بر و بوم ما، پاک، ویران شود
نه خاکست پیدا، نه دریا، نه کوه	ز بس تیغ داران توران گروه
یکی برخروشید بهرام، سخت	ورا گفت کای بددل شوربخت
ترا از دویتست و قرطاس بر	ز لشکر، که گفتت که مردم شمر؟
بیامد به خراذ برزین بگفت	که بهرام را نیست جز دیو جفت

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۳۳/۷-۵۳۲)

این «دبیر بزرگ جهاندارشاه» (که همانا مهران دبیر، «دبیر سپاه» باشد) خود را در چنان جایگاهی می بیند که درباره آغاز و انجام نبرد با ترک ها به بهرام چوبین هشدار دهد. به سخن دیگر، «دبیر سپاه» چون از آیین نبرد نیز آگاه بود، چنان یک اندرزگر می توانست فرمانده سپاه را بیم دهد که مبادا سرنوشت نبرد برای ایرانیان ننگ آور باشد. در تکه ای از کتاب فارسی میانه *آیین نامه* درباره آیین جنگ و سپاهیگری که ابو محمد عبدالله بن مسلم دینوری یا ابن قتیبه دینوری در سده سوم هجری ترجمه عربی آن را در کتاب *ارجمند عیون الاخبار* آورده است، هشدار داده می شود که در رویارویی با دشمن، اگر شمار سپاهیان سه تا چهار برابر سپاه دشمن نباشد، نباید وارد نبرد شد و اگر دشمن به سپاه یورش آورد، تنها اگر شمار سپاهیان تا یک و نیم برابر سپاه دشمن باشد، باید درگیر نبرد شد؛ اما اگر دشمن به درون کشور تاخته باشد، سپاه می تواند

با شمار اندک نیز با دشمن بجنگد (دینوری، ۱۳۸۳: ۱۱۵-۱۱۲؛ همچنین نک. محمدی‌ملایری، ۱۴۰۱: ۲۳۷-۲۳۴؛ امام‌شوشتری، ۱۳۵۰: ۱۹۷-۱۹۶).

به هر روی در روزگار هرمزد نیز دشمن شرقی مرز ایران را لگدمال کرده بود و از این‌رو، بهرام که خود جنگاوری کارآزموده و فرمانده‌ای دل‌آور، و البته سخت مغرور و خودکامه نیز بود، از این بیم و اندرز دبیر به خشم می‌آید و دشنام می‌دهد که او دبیر یا به سخن دیگر، دبیر سپاه است و نباید دربارهٔ آیین جنگ و سپاهی‌گری سخن بگوید. با این پرخاشگری بهرام، خُرَّاد بُرزین و دبیر بزرگ - که گویا همان مهران دبیر باشد (نک. فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۰۸/۷) - با آغاز نبرد، خود را به بالای تپه‌ای بلند رساندند که هم از آوردگاه دور بود و هم جنگاوران ترک به آن دسترسی نداشتند و از آنجا می‌توانستند جنگ را نگاه کنند:

دبیران بچُستند راهِ گریز	بدان تا نبیند کسی رستخیز
ز بیمِ شهنشاه و بارانِ تیر	تلی برگزیدند هر دو دبیر
یکی تندبالا بُد، از رزم دور	به یک سو ز راهِ سوارانِ تور
برفتند هردو، برآن برز راه	که شایست کردن به لشکر نگاه
نهادند بر ترگِ بهرام چشم	که تا چون کند جنگ، هتگام خشم

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۳۳/۷)

باید انگاشت که رفتن آن‌ها به بالای تپه از ترس نبوده است، بلکه «دبیر سپاه» چنان یک رویدادنگار / تاریخ‌نگار، باید با نگرستن به پهنهٔ آوردگاه، گزارش این نبرد را می‌نوشت و نام فرماندهان و جنگجویانی را که در نبرد با دشمن دل‌آوری و پهلوانی داشتند، برای گرفتن پاداش در آینده، یادداشت می‌کرد (برای نمونه: فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۶۴/۷ و ۵۴۵ و ۵۰۸؛ همچنین نک. تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۹-۴۸). خُرَّاد بُرزین نیز که نمایندهٔ ویژهٔ هرمزد بود نه یک جنگجوی سپاه بهرام، همچون «دبیر سپاه» از آوردگاه دور شده است تا بتواند در آینده گزارش خود را به پادشاه بدهد. چون بهرام در این نبرد پیروز شد، از خُرَّاد بُرزین که اکنون به اردوگاه بازآمده بود، با زبانی نه چندان دوستانه می‌خواهد تا جست‌وجو کند که کدامیک از ایرانیان کشته شده‌اند:

همی گشت بهرام گرد سپاه	که تا کیست گشته از ایران تباه
و زانپس به خُرَّادِ برزین بگفت	که یک روز با رنج ما باش جفت
نگه کن کز ایرانیان کشته کیست؟	کز آن درد ما را بیاید گریست
به هر جای خُرَّادِ بُرزین بگشت	به هر پرده و خیمه‌یی برگذشت
کم آمد ز لشکر یکی نامور	که بهرام بد نام آن پر هنر

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۴۱/۷)

چنان‌که پیش‌تر آمد، بهرام در نبرد دیگر با ترک‌ها، پرموده پسر شابه را نیز به زانو درآورد و او ناگزیر از بهرام خواست که از هرمزد برای او زینهار گیرد. چون هرمزد به پرموده نامه بخشودگی داد (فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۶۴/۷-۵۶۲)، او گستاخانه بهرام را نادیده گرفت و روانه دیدار با پادشاه ایران در تختگاه شد. بهرام نیز چنان به خشم آمد و این کرده پرموده را ننگ خود می‌دید که او را تازیانه زد و در خیمه‌ای تنگ زندانی کرد (فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۶۶/۷-۵۶۵). در این هنگام، خُراد بُرزین می‌گوید که پهلوان ما خرد ندارد و همراه «دبیر بزرگ» («دبیر سپاه»)، پیش بهرام می‌روند و ناروایی و زشتی کار او را گوشزد می‌کنند و پند و اندرز دادند:

چو خُراد بُرزین چنان دید، گفت	که این پهلوان را خرد نیست جفت
بیامد بنزد دبیر بزرگ	بدو گفت کین پهلوان سترگ
به یک پر پشه ندارد خرد	ازیرا کسی را به کس نشمرد
ببایدش گفتن کزین چاره نیست	ورا بتّر از خشم پتیاره نیست
بنزدیک بهرام رفت آن دو مرد	زبان‌ها پر از بند و رخ لاژورد
بگفتند کین رنج دادی به باد	سر نامور پر ز آتش مباد

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۶۶/۷-۵۶۶)

بهرام که اکنون از تازیانه زدن پرموده که در پناه هرمزد بود پشیمان شده بود، او را آزاد کرد و آشتی جویانه اسبی زرین لگام و تیغی زرین نیام به او بخشید، اما پرموده چنان آزرده بود که حتی گفت‌وگوی او با بهرام به خشم و گلایه آمیخته شد و اگر میانجی‌گری و زیرکی خُراد بُرزین نبود که بهرام را به نرمی و شکیبایی خواند و پند و اندرزها داد، شاید بهرام حتی پرموده را می‌کشت. (فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۶۷/۷-۵۷۱) بهرام به اردوگاه خود بازگشت و خُراد بُرزین و دبیر بزرگ، این رخدادها و سخن‌ها را در نامه‌ای - که گویا بهرام از آن آگاه نیست - به پادشاه گزارش دادند:

چو بشنید بهرام، ازو گشت باز	به لشکرگه آمد سری رزم‌ساز
چو خُراد بُرزین و آن بخردان	دبیر بزرگ و دگر موبدان
نیشتند نامه به شاه جهان	سخن هرچه رفت آشکار و نهان

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۷۱/۷)

بهرام «دبیران» را به دژ فرستاد و آن‌ها فهرست خواسته‌ها و گنج‌ها را نوشتند (فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۷۲/۷-۵۷۱) و آنگاه بهرام دبیری دیگر را برای گردآوری خواسته‌ها و غنمائم جنگی به دژ فرستاد:

فرستاد بهرام مردی دبیر      سخنگوی و روشن‌دل و یادگیر

بیامد همه خواسته گرد کرد که بُد در دز و هم به دشتِ نبرد

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۷۲/۷)

این همه گواه است که در کنار «دبیر سپاه»، دبیران دیگری هم شاید همچون همکاران و دستیاران او در سپاه وجود داشته‌اند. به سخن دیگر، در «دیوان سپاه» ساسانیان کارگزارانی به نام «دبیر سپاه» وجود داشته‌اند که در لشکرکشی‌ها، یک یا چند تن از آن‌ها را که پیداست هر کدام خویشتکاری ویژه‌ای در سپاه داشته‌اند، همراه جنگاوران می‌فرستاده‌اند.

هرمزد چهارم در تختگاه ساسانیان، شاه شکست‌خورده ترک‌ها را به دوستی پذیرفت و او چندی دیگر، به سرزمین خود بازگشت. (فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۸۰/۷-۵۷۳؛ درباره جنگ‌های بهرام چوبین با ترک‌ها نک. شهبازی، ۱۳۸۹: ۵۸۶-۵۸۵؛ مارکوارت، ۱۳۶۸: ۱۵۷-۱۵۸؛ کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۹۴-۹۱) چون بهرام خوی و شیوه دیگری در پیش گرفت و به آیین شاهان بر تخت زرین می‌نشست و به شیوه آن‌ها انجمن می‌گزارد، «دبیر بزرگ» (دبیر سپاه) دانست که بهرام «دلیر و سترگ» شده است، پس اندیشناک پیش خُراد بُرزین رفت و چاره اندیشیدند. به پیشنهاد خُراد بُرزین که می‌دید بهرام آرزومند تاج و تخت شاهی شده است، هر دو شبانه از بلخ بیرون آمدند و به سوی تختگاه گریختند:

همه کاخ کرسی زرین نهاد	ز دیبای زربفت بالین نهاد
نهادند زرین یکی زیرگاه	نشست از برش پهلوان سپاه
نشستی بیاراست شاهنشهی	نهاده به سر بر کلاه مهی
نگه کرد کارش دبیر بزرگ	بدانست کوشد دلیر و سترگ
چو نزدیک خُراد بُرزین رسید	بگفت آنچ دانست و دید و شنید
چو خُراد بُرزین شنید این سخن	بدانست کآن رنج‌ها شد کهن
چنین گفت پس با گرامی دبیر	که کاری چنین بر دل آسان مگیر
نباید گشاد اندرین کار لب	بر شاه باید شدن تیره شب
که بهرام را دل پر از تاج گشت	همان تخت زیر اندرش عاج گشت
زدند اندرآن کار هرگونه رای	همه چاره از رفتن آمد به جای
چو رنگ گریز اندر آمیختند	شب تیره از بلخ بگریختند

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۸۹/۷-۵۸۸)

چون بامدادان بهرام از گریختن آن‌ها آگاه شد، سپاهی برای یافتن و بازگرداندن آن‌ها فرستاد. نیروهای بهرام، «دبیر بزرگ» را گرفتند و پیش بهرام آوردند و او به بهرام چنین گفت که گریختن وی، اندیشه خُراد بُرزین بوده است که می‌انگاشت اگر بهرام بر تخت نشیند، آن دو



را خواهد کشت:

بدو پهلوان گفت کای دیوساز	چرا رفتی از پیش من بی جواز؟
چنین داد پاسخ که ای پهلوان	مرا کرد خُراد بُرزین نوان
همی گفت کایدردن روی نیست	درنگ تو جز کام بدگوی نیست
چو بهرام را پهلوان سپاه	ببرند آب اندر آن بارگاه
مرا و تو را بیم کشتن بود	از ایدر مگر بازگشتن بود

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۸۹/۷)

به گزارش ابوحنیفه دینوری، هرمز جرابزین (در شاهنامه: خُراد بُرزین) و یزدک «دبیر سپاه» (در متن عربی: «کاتب الجُند») شبانه از اردوگاه بهرام چوبین گریختند و خود را به تختگاه رسانیدند و پادشاه را از کارهای بهرام آگاه ساختند. (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۱۲-۱۱۱؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۸۳؛ همچنین نک. نهاییه الارب، ۱۳۷۵: ۳۶۰ و ۳۵۶؛ در تجارب الامم فی أخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۳: ۳۳۰-۳۲۹ «رئیس الکتاب») تلاش این دو برای گریختن از اردوگاه بهرام و گزارش رخدادها به پادشاه، اهمیت چشمگیری دارد و جایگاه «دبیر سپاه» را به عنوان نماینده ویژه و چشم و گوش پادشاه در سپاه ایرانی بازگو می کند. یزدک دبیر و خُراد بُرزین سپس تر از هرمزد بیزاری جستند و با شاهزاده خسرو پرویز همراه و همدل شدند، چنان که در نبردی که در کناره رودخانه نهروان با بهرام در گرفت و خسرو ناگزیر با یاران و نزدیکان خود به سوی تختگاه و آن گاه به سوی بیزانس گریخت، نام خُراد بُرزین و «یزدک دبیر سپاه» («یزدک کاتب الجُند») هم آمده است. (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۱۷-۱۱۶؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۸۶؛ نهاییه الارب، ۱۳۷۵: ۳۶۵)

به هرروی، پیوند دوستانه هرمزد چهارم و بهرام چوبین تیره شد و بهرام با سپاهیان خود به رویارویی با هرمزد برخاست (یعقوبی، ۱۳۶۶: ۲۰۶/۱؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۱۱۱؛ طبری، ۱۳۵۲: ۷۲۸/۲-۷۲۷؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۵۰-۷۵۱؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۷۲؛ فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۹۲/۷-۵۹۳ و ۵۸۳-۵۸۰؛ همچنین نک. شهبازی، ۱۳۸۹: ۵۷۹-۵۷۸؛ جلیلیان، ۱۳۹۶: ۴۳۷-۴۳۳). بهرام انجمن آراست و نزدیک ترین یاران او برای نبرد با هرمزد و به تخت نشاندن بهرام هم داستان شدند (بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۵۱؛ فردوسی، ۱۳۹۳: ۶۰۰/۷-۵۹۴). در این انجمن یکایک دوستان و فرماندهان بزرگ سپاه بهرام در هواداری از او سخن گفتند (فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۹۹/۷-۵۹۴)، اما «دبیر بزرگ» (در ترجمه بُنداری اصفهانی: «الکاتب الکبیر») خاموش بود چنان که بهرام پرخاشگرانه دیدگاه او را نیز پرسید:

چنین گفت پس با دبیر بزرگ که بگشای لب را تو ای پیرگرگ

دبیر بزرگ آن زمان لب بیست      به انبوه اندیشگان در نشست  
 وُزان پس چنین گفت بهرام را      که هرکس که جویا بود کام را  
 چو درخور بجوید، بیابد همان      درازست و یازنده دست زمان  
 ز چیزی که بخشش کند دادگر      چنان دان که کوشش نیابد گذر

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵۹۹/۷)

گُردیه، خواهر بهرام از سخن‌های یاران و بزرگان سپاه بهرام که وی را به رویارویی با هرمزد و ستاندن تاج و تخت پادشاهی برمی‌انگیختند، سخت ناخشنود بود (نک. فردوسی، ۱۳۹۳: ۶۰۰/۷-۵۹۶). چون بهرام دیدگاه گُردیه را دربارهٔ سخن‌های بزرگان سپاه و یاران پرسید، او «دبیر بزرگ» را «مرد بدساز چون پیر گرگ» نامید و سخت نکوهید که چرا بهرام را به ستاندن تاج و تخت می‌انگیزد و با یادکرد سرگذشت ایرانیان از گذشته‌های دور و فرمانبرداری پهلوانان و بزرگان سپاه از پادشاه، برادرش بهرام و دیگر بزرگان انجمن را پند و اندرز داد که باید به آیین گذشتگان فرمانبردار و وفادار پادشاه باشند (همان: ۶۰۴/۷-۶۰۰). باین‌همه، در این انجمن با نکوهش هرمزد چهارم، بهرام را سزاوار تاج و تخت خواندند و بهرام شب را به شادخواری گذرانید و از رامشگر خواست چامهٔ هفت‌خوان اسفندیار را بخواند (همان: ۶۰۷/۷-۶۰۵). دیگر روز، بهرام برای آشتی جویی با خاقان، «دبیر بزرگ» را خواست و در نامه‌ای دوستانه به خاقان درخواست آشتی کرد و نوید داد که

اگر بر جهان پاک مهتر شوم      تو را همچو کهنتر برادر شوم (همان: ۶۰۸/۷)

و چون از اندیشهٔ نبرد با خاقان آسوده شد، گنجینهٔ خود را گشود و به سپاهیان درهم بخشید و نیاز آن‌ها را برآورد (همان: ۶۰۸/۷-۶۰۹). چنین پیداست که این «دبیر بزرگ» که برگزیدهٔ پادشاه بود و در گذشته نیز پنهانی در نامه‌ای به هرمزد نوشته بود که بهرام چوبین از غنائم جنگی چیزهایی مانند «گوشوار سیاوخش» را برای خود برداشته است (همان: ۵۷۷/۷-۵۷۶) و نیز همراه خُرّاد بُرزین از پیش بهرام گریخت، اما دستگیر و بازگردانیده شد (همان: ۵۹۰/۷-۵۸۸)، اکنون به ناگزیر «پاسخ سیاست‌مدارانه‌ای» (خالقی مطلق، ۱۳۹۳: ۱۰) بخش سوم، ۴۱۱) به پرسش بهرام داده است. او که شاید برای همین سیاست‌مداری حتی از سوی بهرام و خواهرش گُردیه «پیر گرگ» نامیده می‌شود (فردوسی، ۱۳۹۳: ۶۰۰/۷-۵۹۹)، اگرچه می‌دانست که بهرام از نژاد شاهی نیست و سزاوار ستاندن تاج و تخت نخواهد بود، اما چون از بیم بهرام نمی‌تواند این را آشکارا به زبان آورد، پاسخی دوپهلوی می‌دهد و رویدادها را به سرنوشت بهرام پیوند می‌دهد، چنان‌که حتی گُردیه نیز از پاسخ دبیر چنین برداشت می‌کند که او هوادار شاهی بهرام است:

چنین گفت پس با دبیز بزرگ      که ای مرد بدساز چون پیر گریگ  
گمانت چنین ست کین تاج و تخت      سپاه و فرونی و پیروز بخت  
ز گیتی کسی را نبود آرزوی      از آن نامداران آزاده خوی  
وگر شاهی آسان تر از بندگی است      بدین دانش تو بیاید گریست

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۶۰/۷)

شاید هم گردیه باور داشت که «دبیر بزرگ» با دانش و شناختی که از تاریخ گذشتگان داشت، می‌بایست آشکارا بهرام را زینهار می‌داد که او سزاوار تاج و تخت شاهی نخواهد بود (خالقی مطلق، ۱۳۹۳: ۱۰/بخش سوم، ۴۱۲)، چنان‌که گردیه خشم‌آلود و کنایه‌آمیز، دبیر را نکوهش می‌کند و دانش او را ناچیز می‌داند.

خسرو پرویز پس از پیروزی در نبرد با بهرام و بازگشت پیروزمندانه به تختگاه، به فرماندهان و جنگجویان رومی که او را در نبرد با بهرام یاری داده بودند، درهم و دینار فراوان و پیشکش‌های ارزنده بخشید (مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۷۰/۱؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۱۳۹ و ۲۷۳۹؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۸۷؛ فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۶۳/۸؛ تجارب‌الامم، ۱۳۷۳: ۳۵۸ و ۳۳۵-۳۳۴). به گزارش شاهنامه، پس از شکست و گریختن بهرام به سوی خراسان، خُراد بُرزین با دستور خسرو سپاهیان رومی را عرض داد و به آن‌ها پاداش‌ها داده شد:

به خُراد بُرزین بفرمود شاه      که رو عرضگه ساز و دیوان بخواه  
همه لشکر رومیان عرض گُن      هر آنکس که هستند نو، گر گهن  
دو دیوان بده رومیان را ز گنج      به دادن نیاید که بیند رنج

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۶۳/۸)

با این همه، در منبعی دیگر دربارهٔ این پاداش بخشیدن به رومی‌ها، به جای خُراد بُرزین نام «یزدک الکاتب» آمده که همانا «یزدک کاتب الجُند» است. (نهایه‌الارب، ۱۳۷۵: ۳۸۲)

### دبیر سپاه و گزارش رویدادها

در دربار ساسانیان، رویدادنامه‌ها یا سال‌نامه‌های دولتی وجود داشت که در آن‌ها رویدادهای تاریخی و مهم، نوشته شده و در بایگانی‌های شاهانه در تختگاه ساسانیان نگهداری می‌شدند. وجود این نوشته‌های تاریخی یا رویدادنامه‌های درباری ساسانیان را تاریخ‌نگاران هم‌روزگار با آن‌ها گواهی کرده‌اند (نک. آگاتیاس، ۱۳۹۹: ۱۷۹-۱۷۸ و ۸۴؛ تئوفیلاکت سیموکاتا، ۱۳۹۶: ۱۸۳؛ همچنین برای اشاره‌ها به «نامهٔ باستان»/خودای‌نامگ در دربار ساسانیان، نک. فردوسی، ۱۳۹۳: ۶/۸ و ۴۴۵/۶ و ۴۴۲/۶؛ همچنین: خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۳۸-۳۷؛ تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۷۰؛

دیگری چون متن فرمان‌های شاهی، رونوشت‌نامه‌های شاهانه به دیگران یا نامه‌های رسیده به پادشاه، متن کتیبه‌ها، فتح‌نامه‌ها، معاهدات، فرمان‌ها و منشورهای شاهی، توقعات و وصیت‌نامه‌های شاهی نگهداری می‌شده است (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۷۰-۲۶۹؛ فیروزبخش، ۱۳۹۶: ۱۱۶-۱۱۵؛ خطیبی، ۱۳۹۴: ۶۸۳/۵-۶۸۰؛ Shahbazi, 1990: 209-213).

گزارش‌های رسمی که درباره جنگ‌های ساسانیان، خواه پیروزی‌ها یا شکست‌ها نوشته می‌شد و در این بایگانی‌ها نگهداری می‌شدند یا نامه‌ها و گزارش‌های دبیران سپاه درباره این رویدادها بودند که برای پادشاه فراهم می‌آوردند یا این که دبیرانی در بایگانی‌های شاهانه با دریافت گزارش‌های دبیران سپاه و دیگر آگاهی‌هایی که به دست می‌آوردند، تاریخ این جنگ‌ها را می‌نگاشته‌اند. به گزارش ابراهیم‌بن‌محمد بیهقی (سده سوم و چهارم هجری)، خسرو پرویز پس از جنگ‌های خود با بهرام چوبین و گرفتن تاج و تخت شهریاری، از دبیران خواست تا همه آن رخدادهای جنگ‌ها را از آغاز تا پایان بنویسند. دبیران چنین کردند و گزارش و نوشته خود درباره این رویدادها را نزد شاه آوردند، اما وی دیباچه آن را نپسندید تا این که یکی از دبیران دیباچه‌ای دیگر فراهم آورد و شاه چنان خشنود شد که دستور داد بر پایگاه آن دبیر بیفزایند (بیهقی، ۱۳۹۰: ۴۵۰؛ همچنین نک. محمدی، ۱۳۷۴: ۱۷۰-۱۶۷؛ محمدی‌ملایری، ۱۳۷۹: ۳۴۶/۱ و ۳۳۸-۳۳۵).

این دبیران/ تاریخ‌نگاران خسرو پرویز که تاریخ جنگ‌های او و بهرام چوبین را نوشته‌اند یا خود از دبیران سپاه بوده‌اند و این رویدادها را از نزدیک دیده بودند یا باید دبیرانی در دبیرخانه شاهی باشند که از شنیده‌ها و آگاهی‌های خود و شاید نیز بایگانی‌ها و گزارش‌های رسمی درباره شورش بهرام چوبین و دیگر رویدادها، برای نوشتن تاریخ این دوره چنان‌که خوشایند خسرو پرویز هم باشد، بهره گرفته‌اند. به‌هرروی، در دوره ساسانیان گزارش‌های دبیران/ رویدادنگاران از نبردها در بایگانی‌ها شاهی نگهداری می‌شده‌اند و سپس‌تر دبیران تاریخ‌نگاری که جنگ‌های ساسانیان را با همسایگان و هم‌اوردان ایران - رومی‌ها، هپتالیان، ترک‌ها، عرب‌ها و دیگران - می‌نوشته‌اند یا گزارش‌هایی درباره رویدادهایی چون رویارویی بهرام چوبین با هرمزد چهارم و خسرو پرویز، شورش ویستهم، جنگ‌های شهروراز با رومی‌ها و سپس شورش او نوشته‌اند (نک. محمدی، ۱۳۷۴: ۱۷۲-۱۶۷؛ محمدی‌ملایری، ۱۴۰۱: ۱۳۹-۱۳۴؛ خالقی‌مطلق، ۱۳۸۶: ۳۰۵) و نیز تاریخ‌نگارانی که در دربار ساسانیان، خودی‌نامگ را به نگارش درآورده‌اند، از این گزارش‌های دیوانی و رویدادنامه‌ها و بایگانی‌ها بهره برده‌اند (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۷۴-۲۶۹؛ یارشاطر، ۱۳۷۳: ۵۰۵-۵۰۳؛ امیدسالار، ۱۳۹۰: ۴۰-۳۷؛ Shahbazi, 1990: ۳۷-۴۰).

دست‌کم آگاهیم که شاپور یکم (۲۴۰-۲۷۰ م) در کتیبه‌ای سه زبانه (فارسی میانه، پارسی و یونانی) روی دیواره کعبه زردشت در نقش‌رستم، گزارش جنگ‌های پیروزمندانه خود با رومی‌ها را نوشته است. از این کتیبه شاپور نیز برمی‌آید که در جنگ‌های شاپور با امپراتوران رومی، دبیرانی همراه سپاهیان او بوده‌اند و این جنگ‌ها را از نزدیک دیده‌اند. آن‌ها گزارشی از این نبردهای شاهانه را برای پادشاه جنگاور خود فراهم آورده‌اند و سپس تر دبیرانی دیگر بر بنیاد نوشته‌های این دبیران سپاه، کتیبه سه زبانه شاپور را نوشته‌اند. (درباره این کتیبه نک. هنینگ، ۱۳۸۴: ۳۱۴-۲۹۳؛ ژینیو، ۱۳۷۷: ۸۰۳-۸۰۲؛ تفضلی، ۱۳۷۶: ۸۶-۸۵). به گزارش موسی خورناتسی تاریخ‌نگار ارمنی، در یورش امپراتور روم ژولیانوس به تیسفون، «خوره‌بود» (پهلوی: *xwarrah-būd*) دبیر شاپور دوم اسیر شد و پس از مرگ ژولیانوس، او به‌همراه امپراتور ژوویان به روم رفت. خوره‌بود، به دین مسیح گروید و اله‌زار نام گرفت و زبان یونانی آموخت و کتابی درباره کارهای شاپور دوم و امپراتور ژولیانوس نوشت. او سپس تر کتابی را که درباره تاریخ کهن ایران بود، به یونانی برگردانید. این کتاب را یکی از دوستان خوره‌بود، که بارسوما نام داشت و ایرانیان او را راست‌سخن می‌نامیدند، نوشته بود (موسی خورناتسی، ۱۳۹۷: ۲۵۵؛ تفضلی، ۱۳۸۵: ۵۳-۵۲). این که خوره‌بود پس از یادگیری زبان یونانی، به نوشتن تاریخ جنگ‌های شاپور دوم و هم‌اورد رومی او می‌پردازد، اشاره روشنی است به این خویشکاری «دبیر سپاه» در شاهنشاهی ساسانیان که او چنان یک دبیر/ رویدادنگار، سپاهیان را همراهی می‌کرده است. تفضلی او را یکی از دبیران شاپور و از گروه «وقایع‌نویسان» می‌داند که خویشکاری آن‌ها نوشتن و نگهداری رویدادهای روزانه بوده است (تفضلی، ۱۳۸۵: ۵۲)، اما به‌راستی خوره‌بود می‌تواند یک «دبیر سپاه» بوده باشد که سپاهیان را در جنگ همراهی کرده بود و از بخت بد خویش به چنگ رومی‌ها افتاده بود.

### نتیجه‌گیری

اردشیر بابکان و جانشینان او از سده سوم تا یورش عرب‌ها در سده هفتم میلادی، در برابر یورش‌های همسایگان ستیزه‌گری چون رومی‌ها، هپتالیان و ترک‌ها به مرزهای ایران‌شهر، چنان نگاهبانان راستین ایران، سخت جنگیدند و با پیروزی‌های چشمگیر خود، بارها برتری‌های جنگی ایرانیان را به دیگران نمایاندند؛ بنابراین نیک پیداست که در این روزگار تا چه اندازه «دیوان سپاه» که با جنگ و رزم‌آوری پیوند داشت، برای ایرانیان ارجمند بوده است. دبیران نژاده و کارآزموده‌ای که در «دیوان سپاه» کار می‌کردند، هر یک خویشکاری ویژه‌ای داشتند،

چنان‌که پاره‌ای از دبیران در هنگامه جنگ‌ها، از سوی «دیوان سپاه» با سپاهیان همراه می‌شده‌اند و مانند یک رویدادنگار/ تاریخ‌نگار، گزارشی از چگونگی رویارویی با سپاه دشمن را می‌نوشتند و البته به‌گونه‌ای نماینده پادشاه و چشم و گوش او در سپاه نیز بودند. این‌ها «دبیر سپاه» بودند و با وجود اشاره‌های اندک و پراکنده درباره خویشتکاری‌ها و جایگاه این گروه از دبیران ساسانی، از پاره‌ای یادکردها آشکارا برمی‌آید که آن‌ها از چهره‌های برجسته روزگار ساسانیان بوده‌اند. از مهم‌ترین خویشتکاری‌های این دبیر/ دبیران، نوشتن نام و تبار خانوادگی و ویژگی‌های جنگی یکایک سپاهیان و مزد و جیره آن‌ها در دفترهای ویژه «دیوان سپاه» و نیز گزارش کارهای فرمانده سپاه و جنگاوران در هنگامه نبردها بود تا نام و تبار آن‌هایی که دلیری و جانفشانی داشته‌اند، در دفترهای «دیوان سپاه» وارد شود و برای این جنگاوری، وفاداری و دلاوری خود پاداش بگیرند و البته با این گزارش‌ها، نام جنگاورانی را که در رویارویی با دشمن گریخته بودند، از «دیوان سپاه» پاک می‌کردند و آن‌ها را سخت پادافره می‌دادند. همچنین «دبیر سپاه» بود که در هنگامه نبرد، نامه‌نگاری‌های فرمانده سپاه با دربار را انجام می‌داد و نیز اگر جنگ با پیروزی پایان می‌گرفت، گذشته از گزارش چندوچون نبرد و نوشتن فتح‌نامه، فهرستی از غنائم جنگی را فراهم می‌کرد و به دربار می‌فرستاد. با وجود «دبیر سپاه» و البته جاسوس‌ها، هیچ‌چیز از چشم و گوش پادشاه پنهان نبود و هم از این‌رو، سپاهیان و فرماندهان کمتر می‌توانستند به کارهای پنهانی و نافرمانی از پادشاه دست بزنند.

## منابع و مأخذ

- آگاثیاس (۱۳۹۹) *تواریخ*، ترجمه محمود فاضلی بیرجندی، تهران: لاهیتا.
- ابن بلخی (۱۳۶۳) *فارس نامه*، به سعی و اهتمام و تصحیح گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون، تهران: دنیای کتاب.
- امام شوشتری، محمدعلی (۱۳۵۰) *تاریخ شهریاری در شاهنشاهی ایران*، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- امیدسالار، محمود (۱۳۹۰) «خدای نامه»، *فردوسی و شاهنامه سرایی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صص ۵۱-۳۷.
- اندرز انوشه‌روان آذرباد *مارسپندان* (۱۳۸۲) *متن‌های پهلوی*، به کوشش جاماسب جی آسانا، ترجمه سعید عریان، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، صص ۸۳-۷۷.
- اندرز خسرو قبادان (۱۳۸۲) *متن‌های پهلوی*، به کوشش جاماسب جی آسانا، ترجمه سعید عریان، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، صص ۷۶-۷۵.
- بازارنوی، مژده و شهرام جلیلیان (۱۳۹۸) «دبیران و سنت دبیری در دوره ساسانیان»، *جندی‌شاپور*، ۵ (۱۸)، صص ۲۵-۱.
- بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد (۱۳۸۵) *تاریخ بلعمی*، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: زوار.
- بیهقی، ابراهیم‌بن محمد (۱۳۹۰ق / ۱۹۷۰م) *المحاسن و المساوی*، بیروت: دارصادر.
- پروکوپیوس (۱۳۸۲) *جنگ‌های ایران و روم*، ترجمه محمد سعیدی، تهران: علمی و فرهنگی.
- تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم (۱۳۷۳) به کوشش رضا انزابی‌نژاد و یحیی کلانتری، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۶) *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵) *جامعه ساسانی: سپاهیان، کاتبان و دبیران، دهقانان*، ترجمه شیرین مختاریان و مهدی باقی، تهران: نی.
- توفیلاکت سیموکاتا (۱۳۹۶) *تاریخ ایران باستان و روم*، ترجمه محمود فاضلی بیرجندی، تهران: کتاب سده.
- ثعالی مرغنی، حسین‌بن محمد (۱۳۷۲) *شاهنامه کهن: پارسی تاریخ غرر السیر*، ترجمه محمد روحانی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- جلیلیان، شهرام (۱۳۹۱) «نهاد دایگانی در دوره ساسانیان»، *تحقیقات تاریخ اجتماعی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۲ (۱)، صص ۷۴-۵۳.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۶) *تاریخ تحولات سیاسی ساسانیان*، تهران: سمت.
- جهشیاری، ابوعبدالله محمدبن عبدوس (۱۳۴۸) *کتاب الوزراء و الکتاب*، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران: ناشر مترجم.
- جهشیاری، محمدبن عبدوس (۱۴۰۸ق / ۱۹۸۸م) *کتاب الوزراء و الکتاب*، تصحیح حسن الزین، بیروت: دارالفکر الحدیث.

- حسن دوست، محمد (۱۳۹۵) فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، جلد ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۶) «از شاهنامه تا خدای‌نامه: جستاری درباره‌ی مأخذ مستقیم و غیرمستقیم شاهنامه (با یک پیوست: فهرست برخی متون ازدست‌رفته به زبان پهلوی)»، نامه‌ی ایران باستان، ۷(۲ و ۱)، صص ۱۱۹-۳.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۳) یادداشت‌های شاهنامه (با اصلاحات و افزوده‌ها) ۱۰، بخش دوم و سوم، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی.
- خسرو قبادان و ریذگی (۱۳۸۲) متن‌های پهلوی، به کوشش جاماسب جی آسانا، ترجمه‌ی سعید عریان، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، صص ۶۱-۵۵.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۹۴) «خدای‌نامه»، تاریخ جامع ایران، جلد پنجم: زبان و ادبیات، تاریخ‌نگاری و جغرافیا، فلسفه و نهضت ترجمه در ایران باستان؛ زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، صص ۷۰۳-۶۷۵.
- درباره‌ی آیین نامه‌نویسی (۱۳۸۲) متن‌های پهلوی، به کوشش جاماسب جی آسانا، ترجمه‌ی سعید عریان، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، صص ۱۴۳-۱۳۹.
- دریایی، تورج (۱۳۸۳) شاهنشاهی ساسانی، ترجمه‌ی مرتضی ناقب‌فر، تهران: ققنوس.
- دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود (۱۹۶۰م) اخبار الطوال، تصحیح عبدالمنعم امیر و جمال‌الدین الشیال، قاهره.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱) اخبار الطوال، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- دینوری، ابی محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه (۱۳۸۳ق / ۱۹۶۳م) عُیون الاخبار، المجلد الاول، القاهرة: المؤسسة المصریه العامه للتألیف و الترجمه و الطباعه و النشر.
- رجب‌زاده، هاشم (۱۳۷۵) «دبیر و دبیری در ایران اسلامی»، نامه‌ی فرهنگستان ۱/۲، (۵)، صص ۲۴-۱۳.
- ژینیو، فیلیپ (۱۳۷۷) «کتابخانه‌های فارسی میانه»، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان (جلد سوم - قسمت دوم) پژوهش دانشگاه کیمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه‌ی حسن انوشه، تهران: صص ۸۱۱-۷۹۹.
- سامی، علی (۱۳۸۸) تمدن ساسانی، تهران: سمت.
- سبزیان‌پور، وحید (۱۳۸۹) «نگاهی به داستان کفشگر و انوشیروان در کتاب خدمات متقابل مطهری»، گزارش میراث، ۵(۲)، صص ۲۱-۱۹.
- سبه‌نوس، اسقف براگراتونیک (۱۳۹۶) تاریخ سبئوس، بر پایه‌ی ترجمه‌ی آر. دبلیو. تامسون و مقابله با نسخه‌ی رابرت پتروسیان، ترجمه‌ی محمود فاضلی بیرجندی، تهران: ققنوس.
- شاهنامه (۱۳۵۱ق) تصحیح عبدالوهاب عزام، القاهرة: دارالکتب المصریه.
- شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۸۹) تاریخ ساسانیان: ترجمه‌ی بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه‌ی آن با تاریخ بلعمی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۴، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۳ / ۷۵

طبری، ابی جعفر محمدبن جریر (۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م) *تاریخ الطبری، تاریخ الامم و الملوک، المجلد الأول*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالکتب العلمیه.

طبری، محمدبن جریر (۱۳۵۲) *تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک*، جلد ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۰) *تاریخ‌نامه طبری، گردانیده منسوب به بلعمی*، جلد ۲، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: سروش.

عروضی سمرقندی، احمدبن عمر بن علی نظامی (۱۳۶۹) *چهار مقاله*، به اهتمام محمد معین، تهران: امیرکبیر.

عریان، سعید (۱۳۸۲) *راهنمای کتبه‌های ایرانی میانه (پهلوی- پارتی)* تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

عنصرالمعالی، کی کاوس بن اسکندر (۱۳۷۸) *قابوس‌نامه*، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.

فرای، ریچارد نلسون (۱۳۹۳) *عصر زرین فرهنگ ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: سروش.  
فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳) *شاهنامه*، دفتر ششم، به کوشش جلال خالقی مطلق و محمود امیدسالار، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۳) *شاهنامه*، دفتر هشتم، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۳) *شاهنامه*، دفتر هفتم، به کوشش جلال خالقی مطلق و ابوالفضل خطیبی، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

فیروزبخش، پژمان (۱۳۹۶) «خدای‌نامه»، بخارا، ۲۱(۱۲۲)، صص ۱۲۳-۱۰۷.

قلقشندی، احمدبن علی (۱۳۴۰ق/۱۹۲۳م) *صبح الاعشی، الجزء الاول، القاهرة: دارالکتب المصریه*.  
کریستن سن، آرتور امانوئل (۱۳۷۴) *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.  
کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۵) *نامه باستان: ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی*، جلد ۷، تهران: سمت.  
کولسنیکف، آ، ای (۱۳۸۹) *ایران در آستانه سقوط ساسانیان*، ترجمه محمدرفیع یحیایی، تهران: کند و کاو.

مارکوارت، یوزف (۱۳۶۸) *وهروود و آرتنگ، جستارهایی در جغرافیای اساطیری و تاریخی ایران شرقی*، ترجمه با اضافات از داود منشی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

محمدی، محمد (۱۳۷۴) *تاریخ و فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی*، تهران: توس.

محمدی‌ملایری، محمد (۱۳۷۹) *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، جلد ۱، تهران: یزدان.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۲) *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*،

- جلد ۵: نظام دیوانی یا سازمان مالی و اداری ساسانی در دولت خلفا، تهران: توس.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۱) ترجمه آثار پهلوی به عربی در سده‌های نخستین اسلامی (جلد یکم: تاج‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌ها) ترجمه نسرين گبانچی، اهواز: گزارش تاریخ.
- مرادی، مریم؛ ایمان‌پور، محمدتقی (۱۳۹۴) «منصب دبیری در دوره ساسانیان»، *تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء، ۲۵(۲۵)*، صص ۲۲۴-۱۹۹.
- مسعودی، علی‌بن حسین (۱۳۸۲) *مروج الذهب و معادن الجواهر*، جلد ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- مسکویه‌رازی، ابوعلی احمدبن محمد (۱۳۶۹) *تجارب الامم*، جلد ۱، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.
- موسی خورناتسی (۱۳۹۷) *تاریخ ارمنیان*، ترجمه، مقدمه، حواشی و پیوست‌ها: ادیک باغداساریان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- نامه تنسره گشنسپ (۱۳۵۴) تصحیح مجتبی مینوی با همکاری محمداسماعیل رضوانی، تهران: خوارزمی.
- نولدکه، تئودور (۱۳۷۸) *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب‌خویی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نهایه الارب فی اخبار الفرس و العرب (۱۳۷۵) تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- هینینگ، و. ب. (۱۳۸۴) «یادداشت‌هایی درباره سنگ‌نوشته بزرگ شاپور یکم»، *یادنامه استاد ا. و. ویلیامز جکسن: ایران‌شناخت*، بیست گفتار پژوهشی ایران‌شناختی، ترجمه جلیل دوستخواه، تهران: آگه، صص ۳۱۴-۲۹۳.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۹۰) «شاهنامه بنداری»، *فردوسی و شاهنامه‌سرایی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صص ۹۴۴-۹۳۷.
- یارشاطر، احسان (۱۳۷۳) «تاریخ ملی ایران»، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی*، جلد ۳، قسمت ۱، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، صص ۵۸۷-۴۷۱.
- یعقوبی، احمدبن‌ابی‌یعقوب (۱۳۶۶) *تاریخ یعقوبی*، جلد ۱، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.

- Shahbazi, A. Sh. (1989). "Bahrām VI Čōbīn". *Encyclopaedia Iranica*. ed. Ehsan Yarshater. Routledge & Kegan Paul. London and New York. vol. III. pp. 519-522.
- Shahbazi, A. Sh. (1990). "On the Xwadāy-nāmag". *Papers in Honour of Prof. Ehsan Yarshater. Acta Iranica 30*. Leiden. pp. 208-229.
- Tafazzolī, Ahmad. (1993). "Dabīr. i: in the pre-Islamic period". *Encyclopaedia Iranica*. ed. Ehsan Yarshater. Mazda Publishers. Costa Mesa, California. Vol. VI. pp. 534-537.

### List of sources with English handwriting

- Agathias. (2019). *The histories*. tr. Maḥmoud Fazeli-Birjandi. Tehran: Lāhītā. {In Persian}
- Andarz-e Anūšīrovān Āzarbād-e Māraspandān*. (2003). *Matnhā-ye Pahlavī*. ed. Jāmāsb J. Asānā. tr. Saeed Oryan. Tehran: Sāzmān-e Mīrāt-e Farhangī-ye Kešvar. pp. 77-83. {In Persian}
- Andarz-e Kosrow Qobādān*. (2003). *Matnhā-ye Pahlavī*. ed. Jāmāsb J. Asānā. tr. Saeed Oryan. Tehran: Sāzmān-e Mīrāt-e Farhangī-ye Kešvar. pp. 75-76. {In Persian}
- ‘Arūzī-Samarqandī, Aḥmad b. ‘Omar b. ‘Alī Nežāmī. (1369 Š./1990). *Čahār Maqāla*. ed. Mohammad Moein. Tehran: Amīrkabīr. {In Persian}
- Bal‘amī, Abū ‘Ālī Moḥammad. (2006). *Tārīk-e Bal‘amī*. ed. M. T. Bahar. Tehran: Zavvār. {In Persian}
- Beīhaqī, Ebrāhīm b. Moḥammad. (1970). *al-Mahāsen wa al-Masāwī*. Beirut: Dār ul-šādīr.
- Bazarnovī, Mojdeh & Shahram Jalilian. (2018). “Secretaries and tradition of secretaries in the Sasanian period”. *Majale-ye Jondīšāpūr*. Issue 5. No. 18. pp. 1-25. {In Persian}
- Christensen, Arthur. (1995). *L'Iran sous les Sassanides*. tr. Rashid Yasemi. Tehran: Donyā-ye Ketāb. {In Persian}
- Darbāre-ye Ā‘īn-e Nāmanevīsī*. (2003). *Matnhā-ye Pahlavī*. ed. Jāmāsb J. Asānā. tr. Saeed Oryan. Tehran: Sāzmān-e Mīrāt-e Farhangī-ye Kešvar. pp. 139-143. {In Persian}
- Daryace, Touraj. (1383 Š./2004). *The Sasanian empire*. tr. Morteza Thaqebfar. Tehran: Qoqnūs. {In Persian}
- Dīnavarī, Abū Ḥanīfa Aḥmad b. Dāvōūd. (2002). *al-Aḵbār al-ṭewāl*. tr. Mahmoud Mahdavi Damqani. Tehran: Našr-e Ney. {In Persian}
- Dīnavarī, Abū Ḥanīfa Aḥmad b. Dāvōūd. (1960). *al-Aḵbār al-ṭewāl*. ed. Abd al-Mun‘em Amer & Jamal al-Dīn al-Shayyal. Cairo.
- Ībn al-Balḵī. (1984). *Fārs-nāma*. ed. G. Le Strange and R. A. Nicholson. Tehran: Donyā-ye Ketāb. {In Persian}
- Ībn al-Qotāiba Dīnavarī, Abū Moḥammad ‘Abd-Allāh b. Moslem. (1963). *‘Oyūn ul-Aḵbār*. Cairo.
- Emām-šōštārī, Moḥammad ‘Alī. (1971). *Tārīk-e Šāhrīyārī dar Šāhanšāhī-ye Irān*. Tehran: Vezārat-e Farhang va Honar. {In Persian}
- Ferdowsī, Abu al-Qāsem. (2014). *Šāh-nāmeḥ*. vol. 6. ed. Dj. Khaleghi-Motlagh & Maḥmoud Omidisalar. Tehran: Markaz-e Dāyerat al-Ma‘āref-e Bozorg-e Eslāmī. {In Persian}
- Ferdowsī, Abu al-Qāsem. (2014). *Šāh-nāmeḥ*. vol. 7. ed. Dj. Khaleghi-Motlagh and Abolfazl Khatibi. Tehran: Center for Great Islamic Encyclopaedia of Islam. {In Persian}
- Ferdowsī, Abu al-Qāsem. (2014). *Šāh-nāmeḥ*. vol. 8. ed. Dj. Khaleghi-Motlagh. Tehran: Center for Great Islamic Encyclopaedia of Islam. {In Persian}
- Ferdowsī, Abu al-Qāsem. (1971). *Šāh-nāmeḥ*. tr. Faṭḥ b. Alī Bondari. ed. Abd al-Wahab Azam. Cairo.
- Firuzbakhsh, Pezhman. (2017). “Ḳvadāy-Nāmeḥ”. *Boḵārā*. Issue 21. No. 122. 107-123. {In Persian}
- Frye, N. R. (2014). *The golden age of Persia*. tr. Masoud Rajabnia. Tehran: Sorūš. {In Persian}
- Gignoux, Philippe. (1377 Š./1998). “Middle Persian Inscriptions”. *The Cambridge History of Iran: The Seleucid, Parthian and Sasanid Periods*. vol. 3/2. ed. Ehsan Yarshater. tr. Hassan Anoushe. Tehran: Amīrkabīr. pp. 799-811. {In Persian}
- Hassandoost, Mohammad. (2016). *An Etymological Dictionary of Persian Language*. Tehran: Farhangestān-e Zabān va Adab-e Fārsī. {In Persian}
- Henning, Walter Bruno. (2005). “Notes on the great inscription of Shapur I”, *Papers on Iranian Subjects, Prof. Williams Jackson Memorial Volume*. tr. Jalil Dostkhaḥ. Tehran: Āgah. pp. 293-314.
- Jahešyarī, Abū ‘Abdallāh Moḥammad b. ‘Abdoūs. (1348 Š./1969). *Ketāb al-wūzarā wa al-Kottāb*. tr. Abolfazl Ṭabāṭabaei. Tehran: Motarjem. {In Persian}
- Jahešyarī, Abū ‘Abdallāh Muḥammad b. ‘Abdoūs. (1988). *Ketāb al-wūzarā wa al-Kottāb*. ed. Ḥassan al-Zein. Beirut: Dār ul-fīkr al-Ḥadīth.
- Jalilian, Shahram. (2012). “The Institution of Nursery (Dayegānī) during Sasanian Era”. *Social History Studies*. vol. 2. No. 1. pp. 53-74. {In Persian}
- Jalilian, Shahram. (2017 b). *The History of Sasanid Political Changes*. Tehran: Samt. {In Persian}
- Jamshidnezhad, Gholamreza. (2008). “Historical evaluation of ‘Oyūn ul-Aḵbār by Ībn al-Qotāiba Dīnavarī”. *Āeīna-ye Mīrāt*. Issu 41. pp. 174-194.
- Kazzazi, Mir-Jalal al-Din. (2006). *Ancient Book: The Edition and Interpretation of Shahname of*

- Ferdowsi. Tehran: Samt. {In Persian}
- Khaleghi-Motlagh, Jalal. (2007). “From Sāh-Nāmeḥ to Kōdāy-Nāma: A survey of direct and indirect sources of Sāh-Nāmeḥ (with an appendix: list of some lost texts in Pahlavi language). *Nāme-ye Irān-e Bāstān*. No. 1-2. Issue 13-14. pp. 3-119. {In Persian}
- Khaleghi-Motlagh, Jalal. (2014). *Notes on the Shahnameh*. Tehran: Center for Great Islamic Encyclopaedia of Islam. {In Persian}
- Khatibi, Abolfazl. (1394 Š./2015). “Kōdāy-Nāma”. *The Comprehensive History of Iran*. vol. 5. ed. Kazem Mosavi-Bojnourdi. Tehran: Center for Great Islamic Encyclopaedia of Islam. pp. 675-703. {In Persian}
- Kolesnikov, Alii Ivanovich. (2010). *Iran on the verge of the fall of the Sassanids*. tr. Mohammad-Rafiq Yahyaee. Tehran: Kandokāv. {In Persian}
- Kosrow Qobādān va Rīdagī. (2003). *Mathā-ye Pahlavī*. ed. Jāmāsb J. Asānā. tr. Saeed Oryan. Tehran: Sāzmān-e Mīrāt-e Farhangī-ye Kešvar. pp. 55-61. {In Persian}
- Markwart, Josef. (1989). *Wehrot und Arang; untersuchungen zur mythischen und geschichtlichen landeskunde von Ostiran*. tr. Davood Monshizadeh. Tehran: Enteshārāt-e doctor Maḥmūd Afšār. {In Persian}
- Mas’ūdī, ‘Alī b. Ḥossayn. (2003). *Morūj ul-Ḍahab wa-Ma’ādīn uljawhar*. tr. Abul-Qasem Payandeh. Tehran: Elmī va Farhangī. {In Persian}
- Mohammadi, Mohammad. (1995). *Iranian history and culture before Islam and its effects on Islamic civilization and Arabic literature*. Tehran: Tūs. {In Persian}
- Mohammadi -Malayeri, Mohammad. (1993). *History and culture of Iran during the transition from the Sassanid era to the Islamic era*. vol. I. Tehran: Yazdān. {In Persian}
- Mohammadi -Malayeri, Mohammad. (2003). *History and culture of Iran during the transition from the Sassanid era to the Islamic era*. vol. 5: *Persian language as a source and helper for the Arabic language in the first Islamic centuries*. Tehran: Tūs. {In Persian}
- Mohammadi -Malayeri, Mohammad. (2022). *Translation of Pahlavi works into Arabic in the first Islamic centuries (vol. 1: Tājnāmeḥ-hā & Āein-nāmaḥeh-)*. tr. Nasrin Gobanchi. Ahvaz: Gozareš-e Tārīk. {In Persian}
- Moradi, Maryam & Mohammad-Taqi Imanpour. (2015). “The Dabiri (secretary) position during the Sasanian”. *history of Islam and Iran of AlZahra University*. vol. 25. No. 25. pp. 199-224. {In Persian}
- Moses Khorenats’i. (1996). *History of the Armenians*. tr. Edik Bāqdāsārīyān. Tehran: Našr-e Tārīk-e Irān. {In Persian}
- Moskūye, Abū ‘Alī Aḥmad b. Moḥammad. (1990). *Tajārīb ul-Omam*. tr. Abul-Qasem Emami. Tehran: Sorūš. {In Persian}
- Nāmeḥ-ye Tansar be Gošnasp*. (1975). ed. Mojtaba Minovi. Tehran: Kārazmī. {In Persian}
- Nihāyat ul-‘Arab fī Akbār al-Fors wa al-‘Arab*. (1996). ed. Mohammad-Taqi Daneshpazhouh. Tehran: Anjoman-e Āfār va Mafāker-e Farhangī.
- Nöldeke, Th. (1999). *Geschichte der perser und Araber zur zeit der Sasaniden[Book] Aus der Arabischen Chronik des Tabari*. tr. Abbas Zaryab Khoei. Tehran: Pažoheshgāh-e ‘Oloūm-e Ensāni va Motale‘āt-e Farhangī. {In Persian}
- Omidisalar, Mahmoud. (2009). “Kōdāy-Nāma”. *Ferdowsī va Šāh-nāmeḥ-Sarā’ī*. Tehran: Farhangestān-e Zabān va Adab-e Fārsī. pp. 37-51. {In Persian}
- ‘Onsor ul-Ma’ālī, Keikāvūs b. Eskandar. (1999). *Qāboūs-nāmeḥ*. ed. Gholamhossein Yousefi. Tehran: Elmī va Farhangī. {In Persian}
- Oryan, Saeed. (2003). *A Guide to Middle Iranian Inscriptions (Pahlavī-Pārtī)*. Tehran: Sāzmān-e Mīrāt-e Farhangī-ye Kešvar. {In Persian}
- Procopius. (2003). *History of the Wars*. tr. Mohammad Saeedi. Tehran: Elmī va Farhangī. {In Persian}
- Qalqašandī, Aḥmad b. ‘Alī. (1923). *Šobḥ ul-A’asā*. Cairo: Dār ul-kotob al-Mešriya.
- Rajabzadeh, Hāšem. (1996). “Dabīr va dabīrī dar Irān-e eslāmī”. *Nāmeḥ-ye Farhangestān*. Issue 2/1. No. 5. pp. 13-24. {In Persian}
- Sami, Ali. (1388 Š./2009). *Sassanid Civilization*. Tehran: Samt. {In Persian}
- Sebeos, Bishop of Bagratunik. (1396 Š./2017). *The Armenian History attributed to Sebeos*. tr. Mahmoud Fazeli-Birjandi. Tehran: Qoqnoūs. {In Persian}
- Shahbazi, A. Sh. (2010). *Sasanian History*. Tehran: Markaz-e Našr-e Dānešgāhī. {In Persian}
- Shahbazi, A. Sh. (1989). “Bahrām VI Čōbīn”. *Encyclopaedia Iranica*. ed. Ehsan Yarshater. Routledge &

- Kegan Paul. London and New York. vol. III. pp. 519-522.
- Shahbazi, A. Sh. (1990). "On the Xwadāy-nāmag". *Papers in Honour of Prof. Ehsan Yarshater. Acta Iranica* 30. Leiden. pp. 208-229.
- Ṭa'ālebī, Abū Maṣṣūr. (1993). *Gorāz Akbār Molūk al-Fors wa Sīyarehem*. tr. Moḥammad Rūḥānī. Mashhad: Ferdowsī University of Mashhad. {In Persian}
- Ṭabarī, Moḥammad b. jarīr. (1973). *Tā'riḳ-e Ṭabarī (Tā'riḳ-e al-Rosol wa al-Molūk)*. tr. Abul-Qasem Payandeh. Tehran: Bonyād-e Farhang-e Iran. {In Persian}
- Ṭabarī, Moḥammad b. jarīr. (1380 Š./2001). *Tā'riḳ-Nāmeḥ-ye Ṭabarī*. ed. Mohammad Rowshan. Tehran: Sortūs. {In Persian}
- Ṭabarī, Moḥammad b. jarīr. (1988). *Ketāb Tā'riḳ al-Rosol wa al-Molūk*. ed. M. A. Ebrahim. Beirut: Dār ul-kotob al-'Imīya.
- Tafazzoli, Ahmad. (1997). *History of Iranian literature before Islam*. ed. Zhaleh Amoozgar. Tehran: Soḡan. {In Persian}
- Tafazzoli, Ahmad. (1385 Š./2006). *Sasanian society: soldiers, scribes and secretaries, peasants*. tr. Shirin Mokhtarian & Mehdi Baqi. Tehran: Našr-e Ney. {In Persian}
- Tafazzoli, Ahmad. (1993). "Dabīr. i: in the pre-Islamic period". *Encyclopaedia Iranica*. ed. Ehsan Yarshater. Mazda Publishers. Costa Mesa. California. Vol. VI. pp. 534-537.
- Theophylact Simocatta. (2017). *The History of Theophylact Simocatta*. tr. Mahmoud Fazeli Birjandi. Tehran: Ketābe Sade. {In Persian}
- Yahaqi, Moḥammad-Jafar. (2009). "Šāh-nāmeḥ-ye Bondārī". *Ferdowsī va Šāh-nāmeḥ-Sarā'ī*. Tehran: Farhangestān-e Zabān va Adab-e Fārsī. pp. 937-944. {In Persian}
- Ya'qūbī, Ahmad b. Abī Ya'qūb. (1987). *Tā'riḳ-e Ya'qūbī*. tr. Mohammad Ebrahim Ayati. Tehran: 'Elmī va Farhangī. {In Persian}
- Yarshater, Ehsan. (1373 Š./1994). "National History of Iran". *The Cambridge History of Iran: The Seleucid, Parthian and Sasanid Periods*. vol. 3/1. ed. Ehsan Yarshater. tr. Hassan Anoushe. Tehran: Amīrkabīr. pp. 471-584. {In Persian}



## The “Dabīr-e Sepāh”/ “Secretary of the Corps” in the Bureaucracy of the Sasanian Empire<sup>1</sup>

Shahram Jalilian<sup>2</sup>

Received: 2024/02/24  
Accepted: 2024/07/04

### Abstract:

During the Sāsānid era, “Dīvān-e Sepāh” (in Arabic and Persian sources: “Dīvān al-Jūnd”, “Dīvān al-Jeyš”, “Dīvān al-Moqāṭala” or “Dīvān-e Sepāh”), was one of the most important organizations of the Sāsānid Empire, directing the warfare and guarding the borders of the country. Some of the experienced secretaries of this organization, who were called “Dabīr-e Sepāh”/ “Secretary of the corps” (in Arabic sources: Kātib al-Jūnd” or “Kātib al-Jeyš”), went to war with the Corps and as chroniclers/ historians, reported the war with the enemies and the actions of the fighters and the commander of the corps. They also wrote the list of spoils of war as well as the number of troops killed in the war and reported to the king. These secretaries, who during the battle, carried out correspondence between the army commander and the king or others, were also the special “eyes and ears” of the king in the army, and with their presence, the army and commanders were less likely to engage in secret activities and rebellion against the king. Thus, this study will discuss the importance of the “Dabīr-e Sepāh” in the Sāsānian bureaucracy, as well as their roles in wars, as the “eyes and ears” of the king and as event writer/ historians in the corps.

**Keywords:** Sāsānian, Dīvān-e Sepāh, Dabīr-e Sepāh, Dīvān al-Jūnd, Kātib al-Jūnd.

---

1. DOI: 10.22051/hii.2024.46524.2909

2. Professor, Department of History, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran.  
[sh.jalilian@scu.ac.ir](mailto:sh.jalilian@scu.ac.ir)

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493